

سرمقاله

اتحاد عمل نیروهای انقلابی در خارج از

کشور، وظیفه مبرم لحظه کنونی!

... نیروهای مبارز خارج کشور باید در شرایط کنونی تلاشهای مبارزاتی خود علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی را با اقدامات متحدانه مبارزاتی (با حفظ صف مستقل خود) تشدید کنند. خارج کشور در چهل سال گذشته به یمن تلاش های نیروهای مبارز و مردمی همواره یک جبهه مبارزاتی علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و عوامل آن بوده است. امروز ، باید با تشدید مبارزه در این جبهه، مبارزات مردمی در داخل را هر چه بیشتر تقویت نمود. باید با سازمان دادن تظاهرات های دائمی در مقابل سفارتخانه ها و در واقع جاسوسخانه های این رژیم و دیگر مراکز تبلیغاتی اش ، چهره جنایتکار جمهوری اسلامی در افکار عمومی را هر چه بیشتر افشاء کرد و بر حسب توان از همه اشکال مناسب مبارزه علیه این رژیم جنایتکار استفاده نمود....

صفحه ۲



از کارگران چریکهای فدایی خلق ایران بیاموزیم!

گرامی باد یاد رفیق بهروز کتابی

در صفحه ۲۰

اشرف دهقانی

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی!

... در دوران انقلاب، توده ها، در مقیاس میلیونی به پا می خیزند. "افراد عامی" که پیش از این به زندگی غیر سیاسی مشغول بودند ، با "افزایش فوق العاده سریع و یکباره و ناگهانی" به پا خاسته و "به طور فعال، مستقلانه و مؤثر در زندگی سیاسی و در کار ساختن دولت شرکت می کنند". این توده ها در جریان مبارزه خود با رژیم حاکم و نظم سیاسی و اجتماعی ای که آن رژیم در جامعه بر قرار کرده یعنی در واقع در مبارزه با روبنای حاکم، در صدد ایجاد حکومت و نظم سیاسی و اجتماعی جدیدی بر می آیند و به عبارتی که لنین به کار می برد سعی در ایجاد روبنای جدیدی برای خود می کنند. همین واقعیت را لنین "یکی از مشخصات عمده علمی و عملی - سیاسی هر انقلاب واقعی" می نامد....

صفحه ۳

اشرف دهقانی

درس های قیام دیماه! (۴)

... شکی نیست که کارگران هر روز که می گذرد تجربه جدیدی از مبارزات خود به دست آورده و سعی در ارتقاء طرق و شیوه های مبارزه خود می کنند. در این میان در حالی که سرکوب، عمده ترین وسیله طبقه استثمارگر ایران علیه کارگران است ولی استثمارگران و مدافعان شان تنها از این وسیله جهت حفظ وضع ظالمانه موجود استفاده نمی کنند ، بلکه به انواع حيله ها و ترفند ها جهت فریب کارگران نیز دست می زنند. کوشش در بردن ایده های پاسیفیستی و سازشکارانه به میان کارگران هفت تبه از طرف عوامل مختلف که ممکن است از عوامل رژیم هم بوده باشند ، یکی از آن نمونه هاست.....

صفحه ۱۲

طغیان محرومان و برخورد

"فرهنگ ورزشان" ایران

... برخورد اهل «قلم» و «هنر» هر جامعه نسبت به امور جاری در آن جامعه، نشاندهنده میزان رشد آگاهی «روشنفکران» و چگونگی ی نقشی ست که در تعالی آن جامعه بازی میکنند. طغیان اخیر محرومان در بطن جامعه ایران، فرصت دیگری پدید آورد تا اعتبار «روشنفکران» جامعه و سزاواری آنان در نامیده شدن بدین نام را یکبار دیگر بتوان محک زد؛ فرصتی برای تشخیص روشنفکر واقعی - یعنی کسی که فانوسی ست در دست مردم - از «روشنفکری» که در واقع «دزدی ست که با چراغ آمده». در اینجا تشخیص چهره ها را به خود توده ها میسپارم که شاهدان عینی این فرصت اند، و تنها به چند نکته اشاره میکنم:....

صفحه ۹

در صفحات دیگر

• کتاب جمعه: اولین یادداشت

احمد شاملو، مرداد ۵۸ ۱۱

• به یاد گرامی بهروز دهقانی که

در پیوند اندیشه و عمل صمیمی

بود! (۳) ۱۵

• دشمن در کمین انقلاب توده

هاست، متحد شویم! ۱۸

• آکسیون حمایت از خیزش

گرسنگان در تورنتو ۲۰



اتحاد عمل نیروهای انقلابی در خارج از کشور، وظیفه مبرم لحظه کنونی!

دادن تظاهرات های دائمی در مقابل سفارتخانه ها و در واقع جاسوسخانه های این رژیم و دیگر مراکز تبلیغاتی اش ، چهره جنایتکار جمهوری اسلامی در افکار عمومی را هر چه بیشتر افشاء کرد و بر حسب توان از همه اشکال مناسب مبارزه علیه این رژیم جنایتکار استفاده نمود.

در چنین مسیری ما از تمام نیروها و سازمانهای مبارز و مخالف جمهوری اسلامی دعوت می کنیم به ندای مردم به پاخاسته و به جان آمده میهنمان که در مبارزه با دژخیمان حاکم فریاد های "حمایت، حمایت" سر می دهند هر چه فعالانه تر پاسخ داده و اتحاد عملهای مبارزاتی خود در خارج را برای حمایت از جنبش انقلابی در داخل کشور، گسترش بخشند. فرصتهای تاریخی تکرار نمی شوند. بکوشیم با تشدید مبارزات ضد رژیمی در خارج کشور، در راه دستیابی خیزش گرسنگان برای مطالبات عادلانه شان یعنی نان، کار، مسکن و آزادی که در گام اول به سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی گره خورده ، در حد توان یاری رسانیم.

شکل سابق سلطه خود را به مردم تحمیل کنند. همین واقعیت دشمنان اصلی مردم ما یعنی اربابان جمهوری اسلامی (امپریالیستها) را به تحرک واداشته تا با تبلیغ راه حل های ارتجاعی نظیر رژیم پنج و یا آلتراتیو سازی های ارتجاعی به سیاست حفظ نظام استثمارگرانه حاکم ، حتی با قبول تغییراتی در شکل و شمایل رژیم حافظ آن دست یازیده و از این طریق به مقابله با جنبش توده های کارد به استخوان رسیده و در صحنه نبرد بپردازند.

اکنون در تقابل حیاتی ای که بین انقلاب و ضد انقلاب در کشور ما جاری ست ، نقش نیروهای مبارز و انقلابی در خارج کشور نیز اهمیت وافری می یابد. باید به مبارزات خارج کشور به عنوان جبهه ای از مبارزه عمومی کارگران و زحمتکشان و توده های تحت ستم داخل نگرست و نیروهای مبارز خارج کشور باید در شرایط کنونی تلاشهای مبارزاتی خود علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی را با اقدامات متحدانه مبارزاتی (با حفظ صف مستقل خود) تشدید کنند. خارج کشور در چهل سال گذشته به یمن تلاش های نیروهای مبارز و مردمی همواره یک جبهه مبارزاتی علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و عوامل آن بوده است. امروز در شرایط طغیان انقلابی داخل جامعه، باید با تشدید مبارزه در این جبهه، مبارزات مردمی در داخل را هر چه بیشتر تقویت نمود. جمهوری اسلامی علاوه بر سفارتخانه هایش، مراکز ارتجاعی متعددی در خارج از کشور برپا نموده است. باید با سازمان

نیروهای انقلابی و مبارز!

در این شکی نیست که در ماه های اخیر ، تشدید قیامهای مردمی، چشم انداز سرنگونی و پایان چهل سال حاکمیت سیاه و ضد خلقی جمهوری اسلامی را به شکلی برجسته در مقابل توده های جان به لب رسیده و حتی خود دشمن قرار داده است. تقابل انقلاب و ضد انقلاب در کشور ما در هیات خیزش های متناوب و قهرآمیز توده ای هر روز سرعت و عمق بیشتری می گیرد و به رغم سرکوب وحشیانه حکومت، کارگران و زحمتکشان و جوانان و زنان هر روز در صفوفی مترکم تر از قبل با شعار مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی، مرگ بر خامنه ای ، مرگ بر روحانی ، اصلاح طلب ، اصول گرا دیگه تمومه ماجرا ، سرکوب اثر نداره، وای بروزی که مسلح شویم، بچنگ تا بچنگیم، توپ تانک فشفشه، آخوند باید کشته شه و ... به میدان می آیند و عزم خود برای یک تغییر بزرگ اجتماعی، برای یک انقلاب که در نتیجه آن "نان و کار و آزادی" تضمین شده باشد را به منصف ظهور می رسانند.

در تاریخ ۴۰ سال حکومت رژیم سرکوبگر و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی هیچ گاه شرایط برای نابودی این رژیم به دست پر توان توده ها ، تا این حد آماده نبوده است. توده های زحمتکش دیگر نمی خواهند به شکل گذشته در مرداب فقر و فلاکت و استثمار و بیکاری و سرکوب بوجود آمده توسط حاکمان رذل و دژخیم زندگی کنند و استثمارگران نیز نمی توانند به

مستحکم باد اتحاد مبارزاتی همه

نیروهای مبارز و انقلابی!

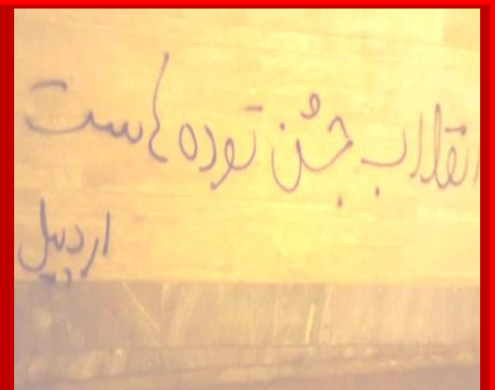
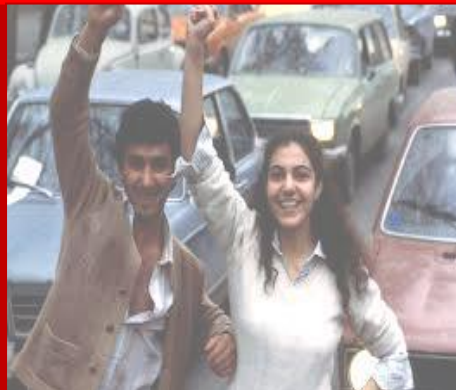
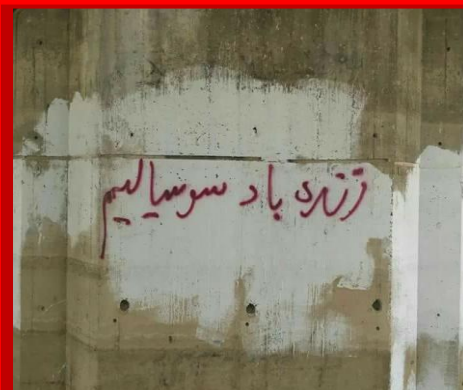
مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم

جمهوری اسلامی!

پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

چریکهای فدائی خلق ایران

۱۲ مرداد ۱۳۹۷ - ۳ آگوست ۲۰۱۸



اشرف دهقانی

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی



صحنه ای از سنگر بندی و قیام مسلحانه توده ها در سال ۱۳۵۷



تا با گرفتن قدرت سیاسی به دست خود قادر به نابودی زیر بنای موجود یا به عبارت دیگر دگرگونی در سیستم اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جامعه گردند، با واژه انقلاب یاد کرده اند. انقلاب در این مفهوم به واقع یک پروسه و پیش در آمدی است برای تحقق هدف اصلی که چیزی جز دگرگون ساختن مناسبات تولیدی و طبقاتی حاکم بر جامعه یعنی یک انقلاب اجتماعی نمی باشد. بنابراین باید گفت که در ادبیات مارکسیستی، انقلاب به دو مفهوم به کار رفته است.

لنین به عنوان یک اندیشمند انقلابی که در جریان زندگی خود موفق به ایفای نقش در سه انقلاب بزرگ روسیه شد، ضمن آن که انقلاب ۱۹۰۵ و چگونگی آغاز انقلاب و روندهائی که در دو انقلاب فوری و اکتبر در سال ۱۹۱۷ در روسیه طی شد را مورد تحلیل و توضیح و تشریح قرار داده، در همین رابطه جمع بندی های تئوریک معینی را هم به دست داده است. مثلاً در رساله "وظایف پرولتاریا در انقلاب ما" که در دهم آوریل سال ۱۹۱۷ به تحریر در آمده وی در ارتباط با انقلاب فوری همان سال می نویسد: "انقلاب ما هم مانند هر انقلاب دیگر مستلزم بزرگترین قهرمانی و جانبازی توده ها برای مبارزه با تزاریسم بود و نیز تعداد بسیار زیاد و بی سابقه ای از افراد عامی را یکباره به جنبش کشاند". همانطور که ملاحظه می شود لنین به جنبش کشانده شدن یکباره "تعداد بسیار زیاد و بی سابقه ای از افراد عامی" را به عنوان نشانه ای از انقلاب ذکر می کند که البته همواره با قهرمانی و جانبازی توده های انقلاب کننده همراه است. او توضیح می دهد که در دوران انقلاب، توده ها، در مقیاس میلیونی به پا می خیزند. "افراد عامی" که پیش از این به زندگی غیر سیاسی مشغول بودند، با "افزایش فوق العاده سریع و یکباره و ناگهانی" به پا خاسته و "به طور فعال، مستقلانه و مؤثر در زندگی سیاسی و در کار ساختن دولت شرکت می کنند". این توده ها در جریان

است که توده های به پا خاسته ایران - کارگران و زحمتکشان گرفته تا افشار خرده بورژوازی شهر و روستا - با نفی رژیم و سیستم سرمایه داری وابسته حاکم، خواهان برقراری نظامی هستند که در آن بریکاری و فقر و غارت و چپاول اموال عمومی و دیکتاتوری پایان داده شده و آزادی و زندگی سعادت‌مندانه ای توأم با رفاه برای همگان تأمین گردد.

اما از بین رفتن نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و برقراری نظام جدید مطلوب این توده ها تنها زمانی تحقق خواهد یافت که طبقه کارگر متشکل و آگاه به منافع طبقاتی خود به مثابه دشمن سرمایه داری و تنها طبقه تا به آخر انقلابی، رهبری مبارزات همه توده های تحت ستم ایران را به عهده گرفته و با نیروی توده ها قادر به نابودی ارتش ضد خلقی و ضامان آن به عنوان ستون فقرات سیستم سرمایه داری وابسته حاکم در کشور گردد.

در ادبیات مارکسیستی مطرح می شود که هدف از انقلاب اساساً دگرگونی در سیستم سیاسی و اقتصادی - اجتماعی کهنه حاکم بر یک جامعه به منظور ایجاد نظم سیاسی و اقتصادی - اجتماعی نوین می باشد. لنین به طور مشخص و کاملاً قابل لمس انقلاب را این گونه تعریف می کند: "انقلاب از نقطه نظر مارکسیسم یعنی چه؟ از نقطه نظر مارکسیسم انقلاب یعنی در هم شکستن جبری روبنای سیاسی کهنه ای که تضاد آن با مناسبات تولیدی نوین در لحظه معینی موجب ورشکستگی آن شده است." (نقل از "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک"). در عین حال ما چه در آثار مارکس و انگلس و چه در آثار لنین که به توضیح و تشریح انقلابات مختلف پرداخته اند، مشاهده می کنیم که آنها از پروسه ای نیز که در شرایط انقلابی خاصی در جامعه به وجود می آید و طی آن توده ها با دیست زدن به اعمال انقلابی - سیاسی، عملاً عزم به نابودی روبنای حاکم می کنند

ورود ناگهانی توده های عظیمی از ستم‌دیدگان ایران به صحنه مبارزه سیاسی علیه رژیم حاکم در دیماه ۱۲۹۶ (که اکثریت آنها را کسانی تشکیل می دادند که جز زنجیرهای دست و پایشان چیزی برای از دست دادن نداشتند یعنی کارگران و ارتش ذخیره کار) و جریان یافتن یک مبارزه انقلابی و سلحشورانه در جامعه که حدود ۱۴۰ شهر و روستای کشور را در نوردید، آغاز انقلابی را در ایران اعلام نمود که با گسترش حرکت های انقلابی توده ای در اقصی نقاط کشور در پی تظاهرات و قیام های توده ای دیماه، هم امروز در جامعه ما جاری است. جریان مبارزات انقلابی و قهر آمیز توده های وسیعی از مردم علیه رژیم جمهوری اسلامی و همچنین وجود روحیات انقلابی والا در میان توده ها و از طرف دیگر شدت گیری هر چه تمامتر سرکوب و دیکتاتوری و میلیتاریزه کردن جامعه توسط جمهوری اسلامی، از نشانه های بارز جریان انقلاب در ایران تحت سلطه و در بند ماست.

چه در جنبش دیماه و چه پس از آن شعارهائی از طرف توده های انقلابی سر داده شدند که منعکس کننده خواسته های مبارزاتی آنها می باشند. تعمق در این شعارها و خواست های این توده های به پا خاسته نظیر "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر اصل ولایت فقیه"، "اسلامو پله کردید، مردمو ذله کردید"، "اصول گرا"، "اصلاح طلب"، "دیگه تمامه ماجرا"، "نان، کار، آزادی"! آشکارا نشان می دهند که آنچه آماج مبارزات جسورانه و حملات خشماگین توده های انقلابی ما قرار دارد، حکومت و نظامی است که زندگی را بر آنان سیاه کرده است، یعنی نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر جامعه تحت سلطه ایران و رژیم حافظ آن با تمام جناح های ضد خلقی اش. در عین حال شعار "نان، کار، آزادی" آنها مبین و منعکس کننده این واقعیت

اما اهمیت درک موقعیت انقلابی برای انقلابیون ایران به خصوص انقلابیون واقعا کمونیست در داخل کشور در چیست؟ پاسخ به طور صریح و روشن این است که وقوف به وجود "موقعیت انقلابی" و این که جامعه در دوران انقلاب به سر می برد به شناخت وظایف ویژه ای یاری می رساند که در این دوره خاص بر دوش روشنفکران انقلابی و کارگران آگاه و به عبارتی دیگر بر دوش پیشروان انقلاب قرار دارد. از آنجا که انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه یکی از نمونه های برجسته ای بود که لنین برای درک و شناساندن پدیده "موقعیت انقلابی" به تفحص و تعمق در آن پرداخت، پیشروان انقلابی ایران به خصوص با رجوع به نوشته های لنین در مورد انقلاب ۱۹۰۵ می توانند درک هر چه عینی تری از این مقوله و وظایف خاص این دوران بیابند. تجارب گرانهای انقلاب ۱۹۰۵ و اهمیت آن به حدی است که لنین پس از بر شمردن علایم عمده "موقعیت انقلابی" و شناساندن این پدیده، می نویسد: "اینها نظرات مارکسیستی درباره انقلاب می باشند، نظراتی که بارها تکامل یافته اند، از سوی تمام مارکسیستها بدون جر و بحث قبول شده اند و برای ما روس ها در تجربه ۱۹۰۵ به شکل تکان دهنده ای اثبات شده اند." (سقوط انترناسیونال دوم)

مسلماً تکیه بر تجارب انقلابی کارگران و توده های انقلابی در روسیه و آموزش از جمع بندی های لنین به کارگران آگاه و روشنفکران انقلابی ما کمک خواهد کرد تا وظایف خود را در شرایط حساس کنونی ایران باز شناخته و عملاً پاسخگوی آن وظایف باشند. در کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" که در سال ۱۹۰۵ نوشته شده، لنین، یکی از بارزترین نشانه های انقلاب را (کونی که در مورد شرایط انقلابی کنونی ایران صحبت می کند)، این گونه توضیح می دهد که: "مردم از دولت جدا شده اند و توده به لزوم استقرار نظم جدید پی برده است." او از "برآمد سیاسی آشکار طبقات و توده ها" و به طور واضح از "انقلابی که در روسیه آغاز شده یعنی جدائی کامل و قطعی و آشکار اکثریت عظیم مردم از دولت تزاری" سخن می گوید، از توده هایی که دیگر حکومت و نظم موجود را بر نمی تابند و به لفظ خودش دیگر نمی خواهند به استثمارگران و ستمکارانشان اجازه دهند که آنها را همچنان بچاپند و همچون گذشته بر آنان حکومت کنند. در نتیجه توده ها پا به میدان مبارزه سیاسی با حکومت گذاشته و نظم او را به چالش کشیده اند. لنین از مجموعه حکومت و نظم سیاسی و اجتماعی موجود به عنوان روبنا اسم می برد و می گوید که در این پروسه انقلاب، توده ها با مبارزه با حکومت و نظم موجود، "در کار ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند." بی شک خواننده می تواند متوجه شباهت این

در دوران انقلاب، توده ها، در مقیاس میلیونی به پا می خیزند. "افراد عامی" که پیش از این به زندگی غیر سیاسی مشغول بودند، با "افزایش فوق العاده سریع و یکباره و ناگهانی" به پا خاسته و "به طور فعال، مستقلانه و مؤثر در زندگی سیاسی و در کار ساختن دولت شرکت می کنند..." اما اهمیت درک موقعیت انقلابی برای انقلابیون ایران به خصوص انقلابیون واقعا کمونیست در داخل کشور در چیست؟ پاسخ به طور صریح و روشن این است که وقوف به وجود "موقعیت انقلابی" و این که جامعه در دوران انقلاب به سر می برد به شناخت وظایف ویژه ای یاری می رساند که در این دوره خاص بر دوش روشنفکران انقلابی و کارگران آگاه و به عبارتی دیگر بر دوش پیشروان انقلاب قرار دارد.

جای تردید نیست که آنچه لنین را وادار به جمع بندی فوق الذکر و شناساندن "موقعیت انقلابی" در یک جامعه نمود، الزام به انجام یک وظیفه انقلابی بود. این الزام انقلابی همانا ضرورت برخورد به نیروهای اپورتونیست و رفرمیست در انترناسیونال دوم و چالش و مبارزه با نظرات آنها جهت کمک به پیشبرد و تقویت انقلاب در اروپا بود. لنین می دید که در شرایطی که کارگران و زحمتکشان در اروپا خواهان انقلاب بوده و عملاً در این راه حرکت می کنند، رهبران جریانان سیاسی متشکل در انترناسیونال دوم، بی اعتناء به وجود چنین شرایطی که مسلماً نمی توانست تا ابد ادامه یابد به وظیفه خود در آن شرایط ویژه عمل نمی کنند و به واقع، وظیفه جدیدی برای خود در قبال توده ها در آن شرایط خاص قائل نیستند. مسلماً این نیروها توجیهاتی برای اعمال غیر انقلابی خود داشتند. از جمله در یک دوره این برداشت دگماتیستی از نظرات مارکس و انگلس در میان آنان غالب بود که گویا تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی به خودی خود موجب دگرگونی بنیادی در جامعه خواهد گشت. واضح است که بر اساس این دید، آنها از درک عامل ذهنی برای به ثمر رساندن انقلاب غافل بوده و به واقع اهمیت و نقش مبارزه طبقاتی و تلاش انسانها و کل نیروهای انقلابی برای انقلاب و ایجاد تغییرات بنیادی در جامعه را درک نمی کردند (در برخورد به این برداشت غیر مارکسیستی از ماتریالیسم - دیالکتیک بود که انگلس مجبور شد در مورد رابطه زیر بنا و روبنا توضیح مفصلی بدهد - رجوع شود به نامه انگلس به ژوزف بلوک - ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰ (۱). همچنین نظرات انحرافی دیگری وجود داشتند که لنین در برخورد به آنها سعی کرد اهمیت درک موقعیت انقلابی از طرف نیروهای طرفدار طبقه کارگر را به آنها یاد آور شود. از جمله وی با پی بردن به وجود موقعیت انقلابی در انگلستان (سال ۱۹۲۰) به بحث با کمونیست های "چپ" در آن کشور پرداخت و پرده از روش های چپ روانه آنها برداشت.

مبارزه خود با رژیم حاکم و نظم سیاسی و اجتماعی ای که آن رژیم در جامعه بر قرار کرده یعنی در واقع در مبارزه با روبنای حاکم، در صدد ایجاد حکومت و نظم سیاسی و اجتماعی جدیدی بر می آیند و به عبارتی که لنین به کار می برد سعی در ایجاد روبنای جدیدی برای خود می کنند. همین واقعیت را لنین "یکی از مشخصات عمده علمی و عملی - سیاسی هر انقلاب واقعی" می نامد. عین گفته لنین به این صورت است: "یکی از مشخصات علمی و عملی - سیاسی هر انقلاب واقعی عبارت از افزایش فوق العاده سریع و یکباره و ناگهانی تعداد "افراد عامی" است که به طور فعال، مستقلانه و مؤثر در زندگی سیاسی و در کار ساختن دولت شرکت می کنند."

در اواخر ماه ژوئیه سال ۱۹۱۷ نیز وی در مقاله "درس های انقلاب" مطرح می کند که: "هر انقلابی به معنای یک تحول ناگهانی و شدید در زندگی توده های عظیم مردم است." سپس در دنباله مطلب، وی به طور مشخص از "دوران انقلاب" صحبت می کند که طی آن "ده ها میلیون تن از مردم در هر هفته بیش از یک سال زندگی عادی و خواب آلود چیز می آموزند."

با تعمق در گفته های بالا که حاصل جمع بندی پروسه های سه انقلاب بزرگ در روسیه می باشد، روی دو موضوع می توان تأکید کرد. یکی این که وقتی توده های میلیونی تحت ستم در یک جامعه به مبارزه انقلابی با حکومت برخاسته و دست به حرکات آشکار سیاسی می زنند و به عبارت دیگر وقتی در جامعه ای انقلاب آغاز می شود، انقلاب در این مفهوم صرفاً یک رویداد لحظه ای نیست، بلکه یک پروسه است. به همین خاطر است که عبارت "دوران انقلاب" نیز مورد استفاده قرار گرفته است. موضوع دوم تکیه بر تجارب و جمع بندی های تئوریک لنین از مفهوم انقلاب و دوران انقلاب جهت آموزش از آن برای شناخت شرایط متحول و ویژه کنونی ایران پس از دیمه می باشد. با مقایسه شرایط دوران انقلاب در روسیه سال ۱۹۰۵ با شرایط مشابهی که از دیمه در جامعه ایران شکل گرفته است می توان پروسه انقلاب در ایران را باز شناخت و متوجه شد که مردم ما در حال حاضر در دوران انقلاب به سر می برند.

مشخصات خاص "دوران انقلاب" در هر انقلابی را لنین با تکیه بر تجارب پروسه چندین انقلاب - هم در روسیه و هم در کشورهای غربی - و تفحص و تعمق در رویدادها و پروسه های خاصی که آن انقلابات از سر گذرانده بودند، در برخورد به نیروهای اپورتونیست متشکل در انترناسیونال دوم به صورت کاملاً مشخص و موجز توصیف نمود و فرمولی جمع بندی شده از این دوران ارائه داد و نام "موقعیت انقلابی" بر آن نهاد.

پرولتاریا تأکید شده است این طبقه باید ماشین دولتی قبلی را کاملاً در هم بشکنند و همه چیز را برای خود از نو بسازد. یعنی مجاز نیست که مثلاً ارتش ارتجاعی حکومت قبلی را با آرایشی جدید به خدمت خود بگیرد و مثلاً از شعار ارتجاعی و سازشکارانه ای که چپ نماهای ما - از جمله سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بعد از قیام بهمن - در مورد ارتش شاهنشاهی می دادند مبنی بر این که "ارتش را از مزدوران شاه پاک کنیم"، تبعیت نماید. این یعنی قبول وجود و ادامه کاری ارتش ضد خلقی موجود به شرط انجام اصلاحاتی در درون آن! در حالی که مارکس و انگلس در "مانیفست کمونیست" (در مقدمه ای که بعدها و بعد از کمون پاریس بر آن نوشتند)، صراحتاً مطرح کرده اند که "به ویژه کمون ثابت کرد که طبقه کارگر نمی تواند به طور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش به کار اندازد".

همانطور که بارها از طرف رهبران کبیر پرولتاریا تأکید شده این طبقه باید ماشین دولتی قبلی را کاملاً در هم بشکنند و همه چیز را برای خود از نو بسازد. یعنی مجاز نیست که مثلاً ارتش ارتجاعی حکومت قبلی را با آرایشی جدید به خدمت بگیرد و مثلاً از شعار ارتجاعی و سازشکارانه ای که چپ نماهای ما - از جمله سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بعد از قیام بهمن - در مورد ارتش شاهنشاهی می دادند مبنی بر این که "ارتش را از مزدوران شاه پاک کنیم"، تبعیت نماید. این یعنی قبول وجود و ادامه کاری ارتش ضد خلقی موجود به شرط انجام اصلاحاتی در درون آن! در حالی که مارکس و انگلس صراحتاً مطرح کرده اند که "به ویژه کمون ثابت کرد که طبقه کارگر نمی تواند به طور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش به کار اندازد".

سیاسی را از دست طبقه مسلط به نفع خود مصادره نماید. البته در هر انقلابی وقتی توازن قوا به نفع طبقه انقلابی چرخید (و این در شرایطی است که طبقه انقلابی نیروی مادی خود را عملاً نشان داده باشد) ممکن است افراد یا دستجاتی از ارتش و دیگر نیروهای مسلح هم به نیروهای انقلاب بپیوندند که در این صورت بر قدرت نیروی مسلحی که نیروهای انقلابی با فعالیت های انقلابی خویش به وجود آورده اند، افزوده خواهد شد. هر چند باید توجه داشت که این امر در همه جا به یک شکل صورت نمی گیرد. مثلاً در جریان انقلاب ۱۳۵۷ نشان داده شد که ارتش ایران که قلاعه اش در دست امپریالیسم آمریکا قرار داشت حتی در اوج این انقلاب نیز، در کل، سازماندهی خود را حفظ نمود و به جز یک مورد که از دستورات ژنرال هوبز - فرستاده آمریکا برای آماده سازی ارتش برای رویگردانی از شاه و خدمت به خمینی - سرپیچی شد و به شورش همافران انجامید، موردی از تمرد جمعی دیده نشد. از طرف دیگر تأکید بر ضرورت ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی از طرف لنین از آنجاست که حکومت انقلابی تنها زمانی می تواند به وجود آمده و خود را حفظ و در جامعه تثبیت نماید که ارتش خود را داشته و متکی بر نیروهای مسلح خود باشد. در کتاب "دولت و انقلاب" این ضرورت به این شکل مطرح شده است: "هر انقلاب با در هم شکستن دستگاه دولتی، به رای العین به ما نشان می دهد چگونه طبقه حاکم می کوشد مجدداً دسته های خاصی از افراد مسلح تشکیل دهد که خدمتگزار وی باشند و چگونه طبقه ستمکش می کوشد سازمان نوینی از این نوع ایجاد کند که بتواند خدمتگزار استثمار شوندگان باشد و نه استثمار کنندگان". اتفاقاً تا جایی که به حکومت انقلابی طبقه کارگر مربوط است همانطور که بارها از طرف رهبران کبیر

اوضاع در روسیه ۱۹۰۵ با شرایط کنونی ایران باشد و مثلاً ببیند که وقتی توده های ما در جریان تظاهرات و قیام های توده ای خود در دیماه به مراکز سرکوب و ستم حمله بردند، مساجد را به مثابه یکی از نمادهای برجسته سرکوب و تبلیغ برای ایدئولوژی اسلامی رژیم حاکم، به آتش کشیدند و یا کشاورزان انقلابی اصفهان در مبارزه با رژیم و نظامی که در جامعه بر قرار کرده صحن نماز جمعه را اشغال و پشت به مقدسات این رژیم و به قول آن کشاورزان، پشت به "دشمن" نشستند و شعار دادند: پشت به دشمن رو به میهن". یا مردم انقلابی در اهواز و کازرون و تهران و در نقاط مختلف کشور در مقابل نیروهای مسلح وحشی جمهوری اسلامی ایستاده و با نشان دادن شجاعت و جسارت انقلابی از خود، سلحشورانه با آنها جنگیدند، و هم امروز کارگران و دیگر توده های انقلابی در سراسر ایران، با انرژی عظیم انقلابی خود علیه وضع موجود، علیه فقر و گرسنگی و بیکاری، سرکوب و اختناق و تحقیر و سرکوب ملی و مذهبی و انواع ظلم ها و ستم ها مبارزه می کنند، همه آنها با مبارزات خود در حقیقت نظم سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی را به چالش می کشند و به قول لنین به مبارزه با حکومت و نظم موجود مشغولند و در همان حال با نفی رژیم موجود و فریاد خواست های خود در صدد ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند.

اما ببینیم که در چنین اوضاعی، کمونیستهای روس (بلشویک ها) علاوه بر انجام وظایف روتین خود، چه وظایف خاصی برای خود قایل بودند و کمونیست های راستین در ایران با آموزش از تجربه انقلابی بلشویکها چه باید بکنند!

در مقدمه کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" لنین می نویسد: "یقین است که ما هنوز باید برای تربیت و تشکل طبقه کارگر بسیار و بسیار کار کنیم. ولی اکنون تمام مطلب بر سر این است که مرکز ثقل عمده سیاسی این تربیت و این تشکل در کجا باید قرار گیرد؟ در اتحادیه ها و جمعیت های علنی یا در قیام مسلحانه و در کار ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی؟ (تأکید از نویسنده این سطور) و البته پاسخ لنین شق دوم بوده و وی در سراسر کتاب بر این امر تأکید می کند.

چرا لنین از وظیفه ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی سخن می گوید؟ ظاهراً پاسخ واضح است و آن این که مسأله اساسی در هر انقلاب کسب قدرت سیاسی است، و به خوبی می دانیم که طبقه مسلط به میل خود قدرت سیاسی اش را به طبقه انقلابی تحویل نمی دهد. لذا طبقه کارگر برای در هم شکستن کامل ماشین دولتی حاکم باید ارتش و نیروی مسلح خود را داشته باشد تا بتواند با توسل به زور، حکومت را سرنگون و قدرت

چنین بود که بلشویکها در جریان انقلاب ۱۹۰۵ به منظور ایجاد یک ارتش انقلابی، در شرایطی که حکومت تزار برای سرکوب انقلابیون "یک نیروی ضد انقلاب آماده برای عملیات جنگی" تشکیل می داد، لزوم سازماندهی مقاومت مسلحانه کارگران و دیگر توده های تحت ستم را مطرح و عملاً دست اندر کار انجام آن شدند. به طوری که در یکی از قطعنامه های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه که بلشویکها در همان سال ۱۹۰۵ آن را برگزار نمودند، به قول خود لنین با بانگی رسا اعلام می شود که: "جنبش عمومی انقلابی دموکراتیک دیگر به مرحله ضرورت قیام مسلحانه رسیده است. متشکل کردن پرولتاریا برای قیام، یکی از وظایف حیاتی، مهم و ضروری حزب محسوب گردیده، و به عنوان مسأله روز مطرح شده است که برای تسلیح پرولتاریا و تأمین امکان رهبری مستقیم قیام، جدیدترین اقدامات به عمل آید." بلشویکها در مقابل نیروهای سیاسی مخالف خود مطرح می کردند که: "به جاست که حزب پرولتاریا وظیفه جنگ فعلی با ضد انقلاب را یادآوری

برای ما ثابت و
لایغیرند، از زیر بار این
وظایف مخصوص زمان
و این وظایفی که
مختص به شکل های
فعلی مبارزه است
شانه خالی نکنیم تا به
عالم نمایان و کوتاه
نظران مبدل نگردیم.
(تأکیدات از نویسنده
این سطور).

در ایران، نیروهای به
اصطلاح مارکسیست -
لنینیست (نیروهای
که از دیر باز به نام چپ
شناخته می شوند
ولی عملاً با رفتار و
کردارشان راست را
نمایندگی می کنند - و
این البته نه فقط
شامل نیروهای چپ
نمای مقیم خارج بلکه آن دسته از نیروهای
ظاهراً چپ در داخل ایران نیز هست که
قلم خود را عمدتاً علیه نظرات انقلابی
کمونیست های راستین فدائی و راه و
روش مبارزاتی آنها به کار می برند)، اگر
چه سخنانی از لنین را تکرار می کنند، اما
آموزش او مبنی بر سازماندهی مسلح
کارگران جهت تدارک قیام را کاملاً به
فراموشی می سپارند. اما مگر این نیروها
خود را طرفدار اندیشه های لنین قلمداد
نمی کنند؟ مگر علیرغم تفاوت شرایط
جامعه روسیه با ایران با الگو برداری از
انقلاب روسیه مطرح نمی کنند که کارگران
ما هم باید همان راه روسیه را بروند و راه
قیام مسلحانه را پیش پای آنها می
گذارند؟ بسیار خوب، پس چرا آموزش های
لنین را برای تدارک آن قیام در شرایط
انقلابی کنونی ایران به کار نمی گیرند و در
مورد آن تبلیغ نمی کنند؟ یا شاید وقتی
آنها از قیام صحبت می کنند منظورشان
قیامی از نوع قیام خود به خودی و در
نتیجه محکوم به شکست بهمن ۱۳۵۷
است؟ در چنین صورتی حق با آنهاست
چون مسلماً چنان قیامی تدارک هم لازم
ندارد. ولی اگر از قیام مسلحانه ای صحبت
می کنند که مورد نظر لنین بود و هدفش
به قدرت رساندن کارگران، پس چرا حتی از
ضرورت تدارک برای آن (به شیوه لنین)
سخنی هم به میان نمی آورند؟

**بر بستر تبلیغاتی که نه فقط از طریق
اپوزیسیون رفرمیست بلکه در طی
سالیان طولانی از طرف ضد انقلاب
چه در داخل ایران در نشریات رسمی
جمهوری اسلامی و چه توسط جیره
خوارانش در خارج از کشور علیه خط
مشی چریکهای فدائی خلق ایران به
راه انداخته شده، نیروهای رفرمیست
مذکور با آسودگی خاطر هر نوع تبلیغ
برای مبارزه مسلحانه و هر گونه
صحبت از ضرورت مبارزه مسلحانه و
یا سازماندهی مقاومت مسلحانه**



تربیت سیاسی و تشکل خود محسوب
داری... باید رهبرانی را ترجیح دهی که
می خواهند "رهبران عملی جنبش
سیاسی و واقعاً موجود طبقه کارگر
باشند..."

سوسیال دموکراسی به پرولتاریا می گوید:
انقلاب ما انقلاب همگانی است - به این
جهت تو باید به مثابه پیشروترین طبقات و
یگانه طبقه تا به آخر انقلابی مساعی خود
را صرف آن نمایی که نه تنها به جدی ترین
طرزی در آن شرکت کنی بلکه رهبری آن را
نیز به عهده خود گیری. به این جهت تو
نباید خود را در چهار دیوار مبارزه طبقاتی به
مفهوم محدود آن و به خصوص به مفهوم
یک جنبش حرفه ای، محدود نمایی بلکه بر
عکس باید بکوشی که حدود و مضمون
مبارزه طبقاتی خود را به حدی وسعت
دهی که نه فقط تمام وظایف انقلاب فعلی
دموکراتیک و همگانی روس، بلکه وظایف
انقلاب سوسیالیستی آتی را نیز در بر
گیرد. به این جهت تو بدون این که جنبش
حرفه ای را نادیده بگیری و بدون اینکه از
استفاده از کوچکترین میدان فعالیت علنی
امتناع نمایی، باید در عصر انقلاب - وظایف
قیام مسلحانه، تشکیل ارتش انقلابی و
حکومت انقلابی را به مثابه یگانه طرق نیل
به پیروزی کامل مردم بر تزاریسیم و به کف
آوردن جمهوری دموکراتیک و آزادی واقعی
سیاسی در درجه اول اهمیت قرار دهی."

در مقاله "درسهای قیام مسکو" نیز که در
تاریخ ۲۹ اوت سال ۱۹۰۶ به چاپ رسید،
لنین باز بر روی وظایف خاص کمونیستها در
دوران انقلاب تأکید می کند. وی می
نویسد: "بالا بردن سطح آگاهی توده ها
کماکان بنیان و مضمون اصلی تمام فعالیت
ما خواهد بود. ولی در عین حال فراموش
نکنیم که لحظاتی نظیر آنچه که فعلاً
روسیه می گذراند وظایف ویژه و خاصی را
به این وظیفه عمومی، دائمی و اساسی
علاوه می نماید. با استیناد بهوده به
وظایفی که گویا در هر شرایط و زمانی

نماید." و اضافه می کردند
که "مسایل خطیر آزادی
سیاسی و مبارزه طبقاتی
را سرانجام فقط نیرو حل
می کند و ما باید در آماده
و متشکل ساختن این نیرو
و در استعمال مجدانه آن
که نه فقط دفاعی بلکه
تعرضی هم باشد،
مراقبت ورزیم". در انتقاد به
منشویک ها که در رابطه
با چگونگی پیشبرد انقلاب
بر اساس تئوری مردود
"تاکتیک - پروسه" حرکت
می کردند و در جریان بحث
های خود در "کنفرانس"
شان نشان می دادند که
به هیچوجه ضرورت تسلیح
توده ها برایشان مطرح
نبود، بلشویکها می گفتند:
"کنفرانس فراموش کرده
است که مادامی که قدرت

در دست تزار است هر تصمیمی که از
طرف هر نماینده ای گرفته شود همان یاهو
سرائی پوچ و بی مقداری خواهد بود که
"تصمیم" پارلمان فرانکفورت - که در تاریخ
انقلاب ۱۸۴۸ آلمان مشهور است - به آن
چنان یاهو سرائی بدل گردید." و آنگاه
سخنان مارکس را در این مورد متذکر می
شدند که به آنها انتقاد کرده بود که "عملاً
قدرت را در دست شاه باقی می گذاشتند
و برضد نیروی نظامی که در اختیار شاه بود
به مبارزه مسلحانه نمی پرداختند."
همانطور که ملاحظه می شود مارکس
نیروهای چپ در پارلمان فرانکفورت را که به
جای اقدام به مبارزه مسلحانه، انرژی خود
را در آن پارلمان صرف اتخاذ این یا آن تصمیم
نمودند به باد انتقاد گرفت و لنین کار چپ
های فرانکفورت را "یاهو سرائی" می نامد.

در سراسر کتاب "دو تاکتیک سوسیال
دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" که
مطالب فوق از آنجا نقل قول شد، به
روشنی می توان تأکید لنین بر ضرورت
تسلیح پرولتاریا و سازمان دادن مقاومت
مسلحانه آنها در جهت تدارک قیام و در
همین رابطه مبارزه او با منشویک ها و دیگر
نیروهای اپورتونیست و سازشکار را در
روسیه مشاهده کرد. مثلاً به منظور نشان
دادن اهمیت این موضوع وی به تشریح
تفاوت بین تاکتیک نیروهای سیاسی
طرفدار بورژوازی و پرولتاریا می پردازد، و در
این زمینه از مسایلی سخن می گوید که با
اپورتونیستهای وطنی ما در آنها به خوبی
جلوه گر است، شدیداً جالب و آموزنده می
باشند. او می نویسد: "بورژوازی به پرولتاریا
می گوید: انقلاب ما، انقلاب همگانی
است. به این جهت تو به مثابه یک طبقه
خاص باید به مبارزه طبقاتی خود اکتفاء
کنی. باید به نام "عقل سلیم" عمده توجه
خود را به اتحادیه های حرفه ای و علنی
نمودن آنان معطوف داری - باید همانا این
اتحادیه های حرفه ای را مهمترین مبنای

قهرآمیز توده ای در دیماه را انکار نموده و فریادهای رسای مرگ بر جمهوری اسلامی آنها را نشنیده می گیرد. البته این سازمان دیگر نمی گوید که اگر اعتراف کند که کارگران ایران در تظاهرات توده ای دیماه با حرارت هر چه تمامتر مرگ بر جمهوری اسلامی را فریاد زده اند، این امر چه وظیفه ای در مقابل فعالین این سازمان قرار می دهد؟ و به عبارت دیگر سر دادن چنان شعاری از طرف کارگران ایران باعث انجام کدام کار مبارزاتی از طرف آنها می گردد؟! یا شاید به این دلیل چنین اتهامی به کارگران آگاه، مبارز و شجاع ایران می زند که آنها را مثلاً مسئول رخوت سیاسی کنونی نیروهای مدعی طرفداری از طبقه کارگر همچون خود در خارج از کشور قلمداد کنند! در هر حال در ادعای سازمان فدائیان (اقلیت) این انتظار نهفته است که گویا کارگران باید با در دست گرفتن پلاکاردهائی که نام، محل و مشخصات کارخانه یا مؤسسه تولیدی ای که در آن کار می کنند، روی آن ها نوشته شده است به خیابان بیایند و در صف متحد، شعار مرگ بر جمهوری اسلامی بدهند. اما، آیا چنین انتظاری نه فقط از کارگران ایران بلکه در شرایط مشابه از کارگران هر کشور دیگری بجاست؟ این مگر اعلان جنگ به حکومت بدون آمادگی برای جنگ با آن نیست؟ آیا "اقلیت" حاضر است که کارگران ایران را به مقابله مسلحانه با جمهوری اسلامی فرا خواند؟ باید توجه داشت که دادن شعار مرگ بر جمهوری اسلامی در یک تظاهرات عمومی توده ای که کارگران هم در آن شرکت می کنند یک چیز است و انجام تظاهراتی از آن نوع با نام و مشخصات این یا آن کارخانه که کارگران معینی در آنجا کار می کنند، چیزی دیگر. خیلی از کارگران روسیه چه در انقلاب ۱۹۰۵ و چه در انقلاب فوریه مسلح بودند و با سنگربندی در خیابان و یا دست زدن به عملیات چریکی (که در آن زمان تاکتیک جدیدی بود) به مقابله مسلحانه با نیروهای مسلح تزار می پرداختند. چرا "اقلیت" به هنگام الگو برداری از انقلاب در روسیه این بخش از حرکت کارگران را نمی بیند؟ و چرا بر رهنمودهای حزب بلشویک به کارگران در این حوزه پرده ساتر می کشد؟

در جامعه ما امروز گروه های اجتماعی مختلف یا به عبارت دیگر طبقات مختلفی هستند که در میدان مبارزه سیاسی حضور به هم رسانده اند، و آنچه ما امروز در جامعه شاهدیم همان "بر آمد آشکار سیاسی طبقات" می باشد که لنین از آن صحبت کرده است. می دانیم که مارکس در شرایط جوامع اروپا در دوره خود و حتی لنین در روسیه استبدادی در ۱۹۰۵، از "تیرباران افراد غیر مسلح" توسط حکومت ها یعنی از اقدامات خونین آشکار آنها علیه توده ها به عنوان جنگ داخلی ستمگران علیه ستمدیدگان یاد می کنند. در این معنا به واقع ما در ایران از دیر باز شاهد جنگ داخلی می باشیم. اما اکنون وضع

در ایران، نیروهای به اصطلاح مارکسیست - لنینیست (نیروهائی که به نام چپ شناخته می شوند ولی عملاً با رفتار و کردارشان راست را نمایندگی می کنند - و این البته نه فقط شامل نیروهای چپ نمای مقیم خارج بلکه آن دسته از نیروهای ظاهراً چپ در داخل ایران نیز هست که قلم خود را عمدتاً علیه نظرات انقلابی کمونیست های راستین فدائی و راه و روش مبارزاتی آنها بکار می برند)، اگر چه سخنانی از لنین را تکرار می کنند، اما آموزش او مبنی بر سازماندهی مسلح کارگران جهت تدارک قیام را کاملاً به فراموشی می سپارند. اما مگر این نیروها خود را طرفدار اندیشه های لنین قلمداد نمی کنند؟ پس چرا آموزشهای لنین را برای تدارک آن قیام در شرایط انقلابی کنونی ایران به کار نمی گیرند و در مورد آن تبلیغ نمی کنند؟

نقد سلاح، جانشین، وارث، حامل و عامل الزامی و ناگزیر سلاح نقد گردد؟" این نیروها در مقابل واقعیت های آشکار جامعه ایران که آغاز انقلاب و جریان داشتن آن در جامعه در حال حاضر امر محرز است، یا باید اساساً جریان انقلاب در جامعه ایران را انکار نمایند و بگویند هنوز دوره انقلاب فرا نرسیده است و تفسیر افلاطونی از "موقعیت انقلابی" ارائه داده و بهانه هائی بتراشند، و یا سکوت کنند. **مثلاً سازمان فدائیان (اقلیت) در نوشته ای تحت عنوان "بحران انقلابی و رشد اعتراضات در اشکال تعرضی و قهری"، گویی که شاهد خیزش ناکهانی توده وسیعی از مردم ایران با شعارهای انقلابی خود و به طور برجسته شعارهائی در نفی حاکمیت موجود در دیماه و بعد از آن تا زمان نوشته شدن مقاله شان (به تاریخ ۲۸ اسفند ۱۳۹۶) نبودند، با این عنوان که "در مراحل ابتدایی بحران انقلابی هستیم و اکثریت بزرگ توده ها هنوز به فعالیت انقلابی روی نیاورده اند"، وجود موقعیت انقلابی در ایران را نفی می کند. می نویسند که: "در همین اعتراضات دیمه ماه نیز که شعارهائی با محتوای "سرنگونی نظام سیاسی حاکم" سر داده شد و مراکز دولتی و مذهبی مورد تهاجم قرار گرفتند، دیدیم که معترضان اغلب از جوانان بیکار بودند... اما در اعتراضات کارگری (یا دیگر گروه های اجتماعی) می بینیم که شکل اعتراضی کارگران این گونه نیست. در این اعتراضات هرگز شعارهائی با مضمون "مرگ بر جمهوری اسلامی" داده نشده است." سازمان مزبور به این ترتیب (کوئی "جوانان بیکار" همان ارتش ذخیره کار نیستند و یا گویا در جریان قیام های توده ای دیماه کارگران در خانه نشسته بودند و در آن قیام ها شرکت نداشتند!!) عملاً شرکت کارگران و به طور کلی اردوی کار در تظاهرات و قیام های**

توده ها حتی در شرایط انقلابی کنونی را با انگ "مشی چریکی" که گویا "میخ تابوت" اش را هم سالهاست که کوبیده اند، مردود اعلام می کنند. تحت چنین پوششی آنها به واقع سدی بین خود با هر نوع مبارزه مسلحانه ایجاد کرده اند و با خیال راحت بدون این که ظاهراً کسی متوجه شود حتی در زمینه کار تبلیغی نیز از زیر بار وظیفه ای که یک نیروی معتقد به مارکسیسم - لنینیسم در یک دوره انقلابی به عهده دارد سرباز می زنند. متأسفانه عدم اطلاع کافی نیروهائی از چپ از آموزش های لنین در رابطه با تبلیغ و انجام اقدامات عملی جهت تدارک قیام نیز در خدمت تسهیل کار چنین اپورتونیسمی قرار می گیرد.

نیروهای رفرمیست مذکور که سعی دارند به عنوان طرفدار طبقه کارگر شناخته شوند و علیرغم تفاوت ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران با روسیه، به کارگران می گویند که رهائی شما در گرو قیام مسلحانه توده ای است و راه انقلابی تدوین شده توسط چریکهای فدائی خلق را مردود می شمارند، علیرغم دیدن کارگران و دیگر توده های کارد به استخوان رسیده ایران در صحنه مبارزه سیاسی کنونی در سراسر کشور، در شرایطی که این توده با هزار زبان از ضرورت مسلح شدن و مبارزه مسلحانه با دشمنانشان سخن گفته، آن را فریاد زده و هر جا امکان می یابند خود به چنین مبارزه ای دست می زنند، نه فقط از ضرورت تدارک برای قیام سخن نمی گویند، بلکه گویی که انقلابی در جامعه ایران جاری نیست، مشغول تبلیغ همان راه و روش غیر کار آمدشان هستند که در دوره به قول لنین "آرام" آن را توصیه می کردند، یعنی ایجاد کمیته های اعتصاب و مشابه آن در درون کارخانه ها! گویی که به قول لنین وظایف برای مبارزین در هر شرایط و زمانی ثابت و لاتغییرند و چیزی به نام "وظایف مخصوص زمان" منطبق با شکل هائی از مبارزه که در شرایط خاصی لازم می آیند، وجود ندارد و لنین بیهوده از "عالم نمایان و کوته نظران"ی صحبت می کند که از انجام چنین وظایفی شانه خالی می کنند!

می بینیم که رفرمیست های ایرانی که نام مارکسیست - لنینیست روی خود نهاده اند به هیچوجه حاضر نیستند از بلشویک ها آموخته و رفتار و کردار بلشویک وار داشته باشند. برعکس، نشان می دهند که از نوع منشویک ها و رفرمیست های روسیه هستند که مورد خطاب و سرزنش لنین قرار داشتند. گویی لنین خطاب به آنها بود که به کنایه می گفت "یا لابد من اشتباه می کنم؟ نکند انقلاب هنوز آغاز نشده است؟ نکند لحظه برآمد آشکار سیاسی طبقات هنوز فرا نرسیده است؟ نکند جنگ داخلی هنوز رخ نداده و نکند هنوز وقت آن فرا نرسیده که

چنین تدارکی را ندارید ضرورت سازماندهی مسلح کارگران و دیگر ستمدیدگان را یادآور شده و این ضرورت را با همه توان تبلیغ کنید و روشنفکران و کارگران انقلابی در ایران را به انجام چنین کاری فرا خوانید. این راه "مستقیم" تدارک برای قیام را با کارگران مبارز ایران در میان بگذارید. اما رفرمیست های وطنی ما این راه را با بهانه های حیوانه و از جمله ترساندن مردم از مبارزه مسلحانه و مشخصاً از جنگ و گسترش خشونت رد می کنند. در حالی که لنین در شرایط انقلابی سال ۱۹۰۵ در روسیه از قول مارکس می گوید "انقلاب لکوموتیو تاریخ است. انقلاب جشن ستمکشان و استثمار شوندگان است." و اضافه می کند که "توده مردم هیچگاه نمی تواند مانند زمان انقلاب آفریننده فعال نظامات اجتماعی نوین باشند... ولی رهبران احزاب انقلابی نیز در چنین موافعی باید وظایف خود را در مقیاس وسیعتر و با تهوری بیشتر طرح کنند." (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک). وی در همان کتاب یاد آور می شود که: "ما خائن و عهدشکن در انقلاب خواهیم بود اگر از این انرژی مخصوص به جشن توده ها و از این شور انقلابی آنان برای یک مبارزه بی رحمانه و فداکارانه به منظور دسترسی به راه مستقیم و قطعی استفاده ننمائیم." در پی چنین نظرات و تفکرات انقلابی بود که در شرایطی که موقعیت انقلابی در جامعه روسیه هنوز کاملاً اوج نگرفته و هنوز معلوم نبود جامعه به چه سمتی روان است و حتی حرکت انقلابی بزرگی چون شورش در رزمناو پوتمکین هم به وجود نیامده بود، کنگره سوم حزب بلشویک در کنار قطعنامه هایی که برای ارتقای آگاهی کارگران و متشکل کردن آنها تنظیم می نمود این قطعنامه مشخص را نیز صادر می کند: "با توجه به این که حکومت تزار" باندهای سیاه تشکیل می دهد و به طور کلی تمام عناصر مرتجع غیر آگاه و یا آنهایی را که کینه نژادی و مذهبی کور ساخته بر ضد انقلاب بر می انگیزد"، کنگره "مقرر می دارد که به تمام سازمانهای حزبی دستور داده شود:... بر ضد تعرض باندهای سیاه و به طور کلی تمام عناصر مرتجعی که از طرف دولت هدایت می شوند، سازمان مقاومت مسلحانه تشکیل دهند." (نقل قول های فوق از کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" می باشند). به راستی نیروهای به اصطلاح مارکسیست - لنینیست، این نیروهای به واقع رفرمیست مدعی طرفداری از طبقه کارگر در ایران، در مقابل این قطعنامه انقلابی و کل آموزش ها و سفارشات لنین چه دارند که بگویند؟ (ادامه دارد)

اکنون وضع آشکارتر از آن است که کسی بتواند انکار کند که در ایران تحت سلطه، یک جنگ داخلی آشکار و کاملاً شدید بین جمهوری اسلامی و مردم جریان ندارد؟ آیا مقابله نیروهای مسلح رژیم با کارگران هپکو و آذر آب در اراک، شلیک گاز اشک آور و ضرب و شتم این کارگران قبل از دیماه نشان یک جنگ داخلی نبود؟ و بعد در خود دیماه آیا قیام های قهر آمیز کارگران و دیگر گروه های اجتماعی تحت ستم، به معنی جنگ آنان با دشمنانشان نبود؟ آیا جنگ آشکار در اویش، کشاورزان اصفهان، مردم اهواز، کارزون و... رویدادهای خونین دیگر به جز جنگ بین استثمار شده ها و استثمارگران، بین ستمدیدگان با ستمگران و به طور کلی ایران با دشمنان طبقاتی خود چه معنا و نام دیگری می تواند داشته باشد؟

که حرف هم عمل است"، اما روی این امر پای می فشارد که: "وجه تمایز لحظه انقلاب با لحظات تهیه و تدارک معمولی و عادی تاریخی همین است که در این لحظه حالت روحی، هیجان و اعتقاد توده باید در عمل متظاهر گردد و متظاهر هم می گردد... وقتی لحظه انقلاب فرا رسید، وقتی "روبنای" کهن جامعه از هر طرف شکاف برداشت، وقتی که بر آمد سیاسی آشکار طبقات و توده ها که در کار ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند صورت واقعیت به خود گرفت، هنگامی که جنگ داخلی آغاز شد - آنوقت به شیوه گذشته ، به "حرف" اکتفاء نمودن و در عین حال برای پرداختن به "عمل" شعار صریح ندادن و شانه خالی کردن از عمل با استناد به "شرایط روحی" و "تبلیغات" به طور کلی، معنایش جمود فکری، رخوت و دراز گوئی یا به عبارت دیگر خیانت به انقلاب و عهد شکنی و خیانتکاری در آن است. یاوه سران بورژوا دموکرات فرانکفورت نمونه تاریخی فراموش نشدنی یک چنین خیانت یا کند ذهنی آمیخته با دراز گوئی هستند." (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک)

مسلاً نیازی به ذکر این نقل قول ها نبود اگر نیروهای سیاسی ایرانی مدعی دفاع از منافع طبقه کارگر خود را پیرو اندیشه ها و تعالیم لنین معرفی نکرده و تحت این عنوان به نوبه خود به اشاعه تفکرات رفرمیستی در جنبش نمی پرداختند. بفرمائید! اگر می گویند که راه انقلاب ایران "قیام مسلحانه" می باشد در شرایطی که جامعه ایران همچون روسیه سال ۱۹۰۵ یک دوره انقلاب را از سر می گذرانند، پس به سبک لنین برای آن تدارک ببینید! و اگر در خارج از کشور هستید و امکان عملی برای

آشکارتر از آن است که کسی بتواند انکار کند که در ایران تحت سلطه، یک جنگ داخلی آشکار و کاملاً شدید بین جمهوری اسلامی و مردم جریان ندارد؟ آیا به عنوان نمونه مقابله نیروهای مسلح رژیم با کارگران هپکو و آذر آب در اراک، شلیک گاز اشک آور و ضرب و شتم این کارگران قبل از دیماه نشان یک جنگ داخلی نبود؟ و بعد در خود دیماه آیا قیام های قهر آمیز کارگران و دیگر گروه های اجتماعی تحت ستم، به معنی جنگ آنان با دشمنانشان نبود؟ آیا جنگ آشکار در اویش، کشاورزان اصفهان، مردم اهواز، کارزون و... رویدادهای خونین دیگر و ضرب و شتم کارگران و اقدامات ضد انقلابی هر چه شدید تر و قهر آمیز تر رژیم علیه کارگران مبارز و دیگر توده های مردم که در جلوی چشم همگان جریان دارد به جز جنگ بین نیروهای انقلابی پیشبرنده جامعه و نیروهای ارتجاعی و عقب گرا، بین استثمار شده ها و استثمارگران، بین ستمدیدگان با ستمگران و به طور کلی بین مردم تحت سلطه و ستم ایران با دشمنان طبقاتی خود چه معنا و نام دیگری می تواند داشته باشد؟

لنین درست در شرایط مشابه که بحث بر سر جنگ داخلی در روسیه (۱۹۰۵) می باشد به صراحت مطرح می کند که: "به اطراف خود نگاه کنید. سر خود را از پنجره کابینه کار خود بیرون بیاورید تا بتوانید به این سئوالات پاسخ دهید. مگر خود حکومت اکنون با تیرباران های دسته جمعی افراد مسالمت جو و بی اسلحه در همه جا، جنگ داخلی را شروع نکرده است؟..." و بعد می گوید: "کسی که در لحظه کنونی نمی خواهد به حکومت مطلقه و به ارتجاع حمله کند، کسی که خود را برای این حمله حاضر نمی کند، کسی که این حمله را تبلیغ نمی کند - آن کس بیهوده نام طرفدار انقلاب روی خود می گذارد." این سخن را امروز می توان در مورد نیروهای سیاسی رفرمیست در ایران که به بهانه های مختلف و از جمله گویا "نا آگاهی کارگران" حتی به تبلیغ ضرورت حمله به جمهوری اسلامی نمی پردازند به کار برد. تصویری که اینان از لنین ارائه می دهند ، لنینی است که گویا همچون خود اینان مخالف دست زدن به سلاح بوده است. ولی لنین واقعی در شرایطی که جامعه در دوران انقلاب به سر می برد، از ضرورت "سرکوب بی رحمانه ضد انقلاب" سخن می گوید، از ضرورت "رساندن اسلحه به کارگران" حرف می زند. و خطاب به نیروی های سازشکار و رفرمیست که در آن شرایط مثلاً مطرح می کردند که "ترویج توده ای برنامه دموکراتیک قادر به ایجاد شرایط اجتماعی و روحی لازم برای قیام مسلحانه همگانی است" (اشاره به نوشته استرووه، رهبر حزب بورژوائی مشروطه طلب)، در حالی که می گوید "انقلابی گری مبتذل نمی فهمد

زنده باد انقلاب! پیروز باد کمونیسم!

خدایان است، و نه اسیر دست بسته و محکوم قوای طبیعی و عینیت موجود. او نقشی عامل در ساخت هستی ی اجتماعی ی خود بازی میکند. این اوست که روابط اجتماعی ی حاکم بر جامعه؛ یعنی روابط حاکم بر خویش را بر پا میسازد. در نتیجه، تغییر در این مناسبات نیز بدست خود او میسر است. اما روند این تحول و قانونمندی حاکم بر این روند چیست؟

در عام ترین مفهوم میتوان گفت که روند مزبور «روند کسب آگاهی»، و قانونمندی حاکم بر این روند نیز «اصل عمل» یا «پراکسیس» میباشد. یعنی اینکه در نظر اول، انسان با کسب آگاهی نسبت به خود و جهان خویش، شرایط حاکم بر خود را و در نتیجه، خود خویش را متحول سازد. اما در نگاهی دقیق تر به خود روند کسب آگاهی، درمیابیم که آگاهی و معرفت انسان به خود و جهان پیرامون اش تنها از طریق عمل؛ یعنی تنها در جریان خود زندگی و در نتیجه ی عملکرد مادی او میسر میگردد. عبارت دیگر، آگاهی، فراورده ی ذهنی و مستقل از واقعیت عینی نیست که عده ای با غور و تفکر محض آنرا تولید کرده و آحاد جامعه هم با فراگرفتن و فهم آن بدان نائل میگردند. بلکه برعکس، آگاهی در جریان عمل؛ یعنی در جریان تولید و بازتولید خود زندگی بدست می آید. هر اندازه که انسان شرایط هستی خود را تکامل میبخشد به همان اندازه نیز امکان و دامنه ی آگاهی ی او بر اوضاع خویش متکامل تر میگردد، و برعکس. ماتریالیسم فوئرباخ اما، قادر به درک رابطه ی دیالکتیکی بین واقعیت موجود و اندیشه ی انسانی نیست. درک مکانیکی و محدود این نوع از ماتریالیسم موجب میگردد تا رابطه ی میان این دو را صرفاً بطور تجربی و مکانیکی در نظر بگیرد. و ایده یا آگاهی را نه یک فرایند عملی، به هم پیوسته و دو جانبه میان «هستی ی اجتماعی انسان» و «آگاهی ی اجتماعی ی» او بلکه امری صرفاً تئوریک و نظری و مستقل از عمل انسان فرض می کند.

ایده آلیسم "سوسیالیست های تخیلی" درست مثل ماتریالیسم فوئرباخ، با درکی مکانیکی و یکجانبه، هستی ی اجتماعی ی انسان را بقول مارکس به دو بخش تقسیم می کند که یک بخش بطور طبیعی در رأس و ناظر بر اوضاع و احوال قاعده است؛ یعنی یکی بطور طبیعی هدایت کننده و راهنمای دیگری ست. به همین دلیل هم میبینیم که برای تغییر در شرایط عینی و دردناک موجود، سوسیالیست های تخیلی، بجای تغییر در مناسبات به تطهیر آن، به تنزیه آن متوسل میشوند.

همانطور که اشاره شد، برخلاف این نوع از ماتریالیسم، در واقعیت امر، انسان در عین واحد هم معلم است و هم محصل. هم می آموزد و هم می آموزاند. اما این رابطه؛ یا بعبارتی این وضعیت، همچون یک نوع پارادوکس به نظر میرسد. درست بدین سبب است که مارکس تأکید می کند که



طغیان محرومان و برخورد "فرهنگ ورزان" ایران

صحبت میکنند، البته بی آنکه به روی خود آورند که برای رنسانس فکری در جامعه باید به عمل انقلابی متوسل شد و در شرایط موجود عملاً انقلاب برپا کرد. بعبارت دیگر، برای تغییر در ذهنیت توده ها، باید در زندگی ی آنها تغییر آفرید - تغییری انقلابی و بنیادین در همه ی عرصه های زندگی ی اجتماعی.

مارکس در سومین تز خود در «تزهایی درباره ی فوئرباخ» در نقد ماتریالیسم غیردیالکتیکی ی فوئرباخ میگوید: «مکتب ماتریالیستی یی که معتقد است انسان محصول شرایط و اوضاع و احوالی ست که برایش ساخته شده؛ که انسان محصول نحوه ی تربیتی است که به او داده شده، و پس بنابر این، انسان تحول یافته، حاصل شرایط تحول یافته، حاصل تحول در نحوه ی تربیتی ست که به او داده میشود، فراموش میکند که این خود انسانها هستند که شرایط را متحول میسازند، و پس نتیجتاً، این خود او؛ این خود مربی ست که میبایست تربیت گردد. این مکتب، چاره ای ندارد جز آنکه جامعه را به دو بخش تقسیم کند که یک بخش آن بر جامعه برتری دارد. تقارن و همزمانی بین تحول در اوضاع و احوال، و تحول در خود انسان یا روند خودسازی او را تنها زمانی میتوان بطور عقلانی درک کرد و فهمید که آنرا همچون تبلور عملکرد انقلابی ی او در نظر گرفته و درک کنیم».

مفهوم این تز مارکس یعنی این که، این درست است که انسان محصول شرایط مادی و فرهنگ اجتماعی ی موجود است، اما این به معنای رابطه یی جبری و یکسویه میان این دو نیست. یعنی انسان به شکلی جبری آلت بی اراده و بنده دست بسته ی شرایط نیست. چرا که همان شرایطی که انسان را میسازد در حقیقت امر، ساخته ی دست خود اوست و لذا به دست خود او نیز متحول میگردد. سرنوشت انسان، نه اسیر دست قوای ماورالطبیعی؛ یعنی نه اسیر خواست

مقدمه

برخورد اهل «قلم» و «هنر» هر جامعه نسبت به امور جاری در آن جامعه، نشاندهنده ی میزان رشد آگاهی ی «روشنفکران» و چگونگی ی نقشی ست که در تعالی ی آن جامعه بازی میکنند. طغیان اخیر محرومان در بطن جامعه ی ایران، فرصت دیگری پدید آورد تا اعتبار «روشنفکران» جامعه و سزاواری آنان در نامیده شدن بدین نام را یکبار دیگر بتوان محک زد؛ فرصتی برای تشخیص روشن فکر واقعی - یعنی کسی که فانونسی ست در دست مردم - از «روشنفکری» که در واقع «دزدی ست که با چراغ آمده». در اینجا تشخیص چهره ها را به خود توده ها میسپارم که شاهدان عینی و نزدیک این فرصت اند، و تنها به چند نکته در رابطه با مفهوم فرهنگ و چگونگی ی ساختن آن اشاره میکنم؛ یعنی به همان بستری که روشنفکران (از هر دو گروه) هم مخلوق و هم خالق آن هستند. و یعنی به همان قلمرویی که اساس کار «روشنفکران» جامعه و بویژه اساس کار «فرهنگی کاران» جامعه ی ما را تشکیل میدهد.

آیا روشنفکران جامعه را میسازند یا جامعه روشنفکران را؟

از گرایش عمومی ی جامعه ی «روشنفکری» یا دقیق تر بگویم از فحوای کلام «فرهنگی کاران» چنین میتوان نتیجه گرفت که از نظر آنها این وظیفه ی روشنفکران - یا بقول قدیمی ها افراد منورالفکر - است که مجموعه ی باورها، ارزش ها و ثرم های جامعه را بطور دایمی نقد، تعریف و بازتعریف نموده و زمینه ی ترقی و تحول را در دل جامعه بکارند. از نظر آنها هر قدر روشنفکران کار فرهنگی ی بیشتر و بهتری روی جامعه انجام دهند، امکان تحول و ترقی ذهنیت عمومی ی جامعه هم بیشتر فراهم میشود. آنها به زبانهای مختلف همگی از لزوم یک «رنسانس» فکری در تار و پود جامعه

از سوی دیگر، در یک چنین میدانی، طبیعتاً هر قدر توازن قوا و روند مبارزه میان فرادستان و فرودستان جامعه، نوسان پیدا می کند، زمین زیر پای روشنفکر هم دستخوش تغییر میشود. آنها که حیات خود را به هر قیمت دوست دارند با حاکمان میمانند. و آنها که زندگی را دوست دارند اما نه به هر قیمت و نه با خفت، «نان آلوده به خون نمیخورند» و سرنوشت شان را با محرومان گره میزنند و با آنان برای نو میجنگند. آنها که زیر آوار سرکوب و ستم میشکنند و یا از نفس می افتند تن به تسلیم میسپارند و سرود یأس سر میدهند. و آنها که تاب میاورند و تعمق میکنند و ایمان نمیازند، ماهیان را به جنگ با مرغان ماهی خوار فرامیخوانند. از اینروست که وقتی ترس و یأس بر جامعه غالب میگردد، از دل آن، «زمستان» اخوان پدید می آید. حال آنکه با شکسته شدن فضای رخوت بار سکوت و سرشکستگی، «سراومد زمستون» سلطانیور جوانه میزند. اخوان نماینده ی شعر یأس میشود و سعید شاعر انقلاب.

در واقع، ریشه ها و روند ساخت فرهنگ را نه در دل آسمان ذهن روشنفکران و یا در باغ خلوت فکر آنان بلکه در کنش و واکنش های اجتماعی ی جاری در جامعه باید جستجو کرد. چرا که هنرمند در عین حال که آینه ای برای انعکاس واقعیات جامعه است، خود نیز انعکاس احوال و وضعیت جامعه است. وقتی خمینی به تاریکخانه ی تاریخ پیوست بیش از یکصد تن از «هنرمندان» و صاحبان «قلم» در مرگ اش مویه سر دادند و در بیعت با میراث های پلید او و میراث داران جنایتکاراش بیانیه ی جمعی نوشتند. برای ارباب مرگ مویه سر دادند و برای بقاء عمر بازماندگان مرگ آفرین او دعای خیر خواندند. این سرشکستگی حقارت بار، این برخورد فصاحت بار، در واقع انعکاس شکست غم انگیز جنبش مردمی بود که بخش بزرگی از آگاه ترین و پیشروترین فرزندان اش را؛ شیران شرزه اش را، در یورش و در نتیجه ی قتل عام های رژیم در دهه ی شصت از دست داده بود. آن همه بیداد، آن همه کشتار، نمیتوانست بار منفی در ذهنیت جامعه نداشته باشد. پس تسلیم موقتاً جای توفیدن را گرفت و «هنرمند» ریزه خوار جای «هیولای» تعهد را.

بعبارت دیگر، بنابر ذات خود جامعه ی طبقاتی (یعنی تقسیم جامعه به طبقات متخاصم و استقرار از خود بیگانگی ی انسان) و موقعیت طبقاتی ی خود روشنفکر (بطوریکه در چهارچوب جامعه ی طبقاتی، روشنفکران عموماً از میان اقشار و طبقات بالایی ی جامعه می آیند) روشنفکران جامعه، و فراز و فرود آنان، مثل فراز و فرود مایع سیال دماسنجی ست که

از فحوا ی کلام «فرهنگی کاران» چنین میتوان نتیجه گرفت که از نظر آنها این وظیفه ی روشنفکران - یا بقول قدیمی ها افراد منورالفکر - است که مجموعه ی باورها، ارزش ها و نرم های جامعه را بطور دایمی نقد، تعریف و بازتعریف نموده و زمینه ی ترقی و تحول را در دل جامعه بکارند. از نظر آنها هر قدر روشنفکران کار فرهنگی ی بیشتر و بهتری انجام دهند، امکان تحول و ترقی ذهنیت عمومی ی جامعه هم بیشتر میشود. آنها به زبانهای مختلف همگی از لزوم یک «رنسانس» فکری در تار و پود جامعه صحبت میکنند، البته بی آنکه به روی خود آورند که برای رنسانس فکری در جامعه باید به عمل انقلابی متوسل شد و در شرایط موجود عملاً انقلاب برپا کرد. بعبارت دیگر، برای تغییر در ذهنیت توده ها، باید در زندگی ی آنها تغییر آفرید.

در تکامل تفکر فلسفی، به شناخت واقعی از خود و جهان پیرامون خویش دست یابد، و راز اسارت خود و راه برون رفتن از آنرا بطور واقعی دریابد. مارکس نه پیامبر خیرخواهی است که راه رستگاری را از غیب دریافت کرده، و نه پیر دانایی که پاسخ همه چیز و هر چیز را میداند. مارکس به مخاطب خود میگوید که شناخت و آگاهی ی واقعی حاصل کنکاش صرف ذهن نیست بلکه محصول برخورد ذهن با عینیت موجود، محصول آزمون گریزناپذیر ایده در عرصه ی عمل است: «عمل ملاک تشخیص حقیقت است». هر قدر درک و تشخیص روشنفکر از واقعیات عینی تر و عمیق تر است، آگاهی ی او واقعی تر و تأثیر و نقش او نیز در ساخت جامعه بالنده تر و زندگی بخش تر. و برعکس، هر قدر درک او ذهنی تر و سطحی تر، آگاهی ی او ناقص تر و سترون تر، و در نتیجه اثرات و فراورده های فکری او نیز، عقب مانده تر، بازدارنده تر و زیانبارتر.

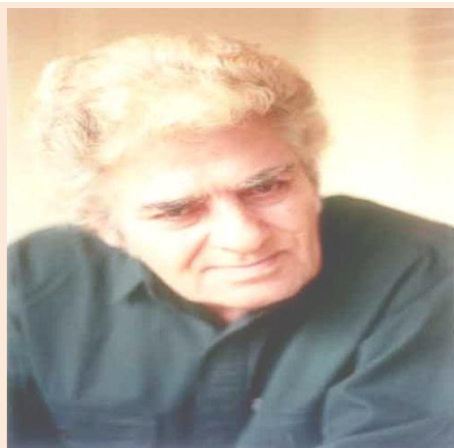
با این توضیحات، میتوان نتیجه گرفت که هم روشنفکر در ساخت جامعه نقش دارد و هم جامعه در ساخت خود او. آنچه مسلم است اما اینست که هیچ یک از این دو بطور یکجانبه و مستقل بر دیگری مسلط نیست. روشنفکر نه قادر مطلق ست که جهان را به زور اندیشه به رای خویش درمیآورد و نه موجود بی خاصیتی ست فاقد مسئولیت.

هر دو دسته از روشنفکرانی که در آغاز بدان اشاره شد نیز در واقع، معرف جنگ میان جهان نو با جهان کهنه در بطن و در تار و پود جامعه اند. و آنچه این دو دسته را از هم متمایز می کند جهت گیری و تعلق آنان است به یکی از این دو جهان. بهترین و بدترین ایده ها را نیز در همین میدان میتوان بازشناخت و نه از شکل واژه ها و آهنگ حرف ها. حامیان ظلم، در حرف، و تنها در حرف، با همان شوری از حق مظلومان دم میزنند که اسپارتاکوس برای رهایی از بردگی. اما این کجا و آن کجا!

این موضوع (یعنی این پارادوکس) تنها با درک دیالکتیکی از پدیده ها قابل توضیح و قابل حل میگردد، آنجا که مینویسد: «تقارن و همزمانی بین تحول در اوضاع و احوال، و تحول در خود انسان یا روند خودسازی او را، تنها زمانی میتوان بطور عقلانی درک کرد و فهمید که آنرا همچون تبلور عملکرد انقلابی او؛ عملکرد انقلابی ی انسان، در نظر بگیریم و درک کنیم.» بنابر این، این پارادوکس که چگونه انسان، و اوضاع و احوال او، هر دو میتوانند توأماً و بطور همزمان تحول یابند تنها از این طریق ممکن میگردد که ما این همزمانی را همچون فرایندی انقلابی در نظر بگیریم. یعنی اینکه نو نه از بیرون بلکه در دل کهنه نضج میابد و بیرون می جهد، همچون جهشی از یک وضعیت به وضعیت دیگر. و این جهش در جریان عمل؛ یعنی در پروسه ی خود زندگی صورت گرفته و حاصل میگردد، نه آنگونه که مکتب ماتریالیسم مکانیکی ی فوترباخ میندازد؛ یعنی نه در نتیجه اتخاذ سیاست ها و آموزش های اصلاحی و خیرخواهانه ی سیاستمداران مصلح و سیاست های مصلحانه که از قرار «بطور طبیعی» در «رأس» هرم اجتماع قرار دارند و قاعده ی هرم را هدایت میکنند. در نتیجه باید گفت که در حقیقت، جامعه نه با رقم در وضع موجود بلکه با انقلاب در آن است که نهایتاً قادر میگردد واقعا دگرگون گردیده و تکامل و تعالی یابد. وجهه تمایز بین این نوع از ماتریالیسم؛ یعنی ماتریالیسم فوترباخ که واقعیات را اصل میدانست اما با آن بطور مکانیکی برخورد میکرد، با ماتریالیسم دیالکتیکی ی مارکس را در اینجا بخوبی میتوان فهمید.

بر همین مبنا، در پاسخ به این سوال که آیا روشنفکر جامعه را میسازد یا جامعه روشنفکر را؟ باید گفت، روشنفکران هم بازتاب دهنده کان واقعیات اجتماعی ی موجود در جامعه ی خویش اند، هم در عین حال، خود بازتاب شرایط موجود در آن جامعه. آنها هم گویندگان احوال جامعه اند و هم خود گویای احوال جامعه. یعنی هم بر فعل و انفعالات موجود در جامعه تأثیر میگذارند و هم خود محصول این فعل و انفعالات هستند. روشنفکران نه بر فراز جامعه بلکه در بستر اجتماع نطفه مینندند و شکل میگیرند. خود مارکس، بعنوان یکی از تأثیرگذارترین اندیشمندان تاریخ بشری، هم تأثیرگذار بر جامعه بود و هم تأثیرپذیرفته از آن. ماتریالیسم دیالکتیک مارکس در عین حال که بدون دیالکتیک هگل و ماتریالیسم فوترباخ امکان تکوین نمیافت، از سوی دیگر نیز بدون عبور از مرزهای آن دو ممکن نبود. همه ی دستاوردهای این سه نیز خود بدون تکامل در علوم طبیعی میسر نمیبود. به قول مارکس، «انسان تکالیفی را در دستور کار خود قرار میدهد که قادر به حل آن است». دستاوردهای خود مارکس، در واقع، محصول عصری بود که بشر توانست با رشد علوم طبیعی و تأثیرات ناشی از آن

به یاد گرامی احمد شاملو، شاعر مردمی، در هجدهمین سالگرد خاموشی اش



اولین یادداشت احمد شاملو در مقام سردبیر "کتاب جمعه" پنجشنبه ۴ مرداد ۱۳۵۸

روزهای سیاهی در پیش است. دوران پر ادباری که گرچه منطقاً عمری دراز نمی‌تواند داشت. از هم‌اکنون نهاد تیره ی خود را آشکار کرده است و استقرار سلطه ی خود را بر زمینه‌ای از نفی دموکراسی، نفی ملیت و نفی دستاوردهای مدنیت و فرهنگ و هنر می‌جوید.

این چنین دورانی به ناگزیر پایدار نخواهد ماند و جبر تاریخ، بدون تردید آن را زیر غلتک سنگین خویش در هم خواهد کوفت. اما نسل ما و نسل آینده، در این کشاکش اندوهبار، زبانی متحمل خواهد شد که بی گمان سخت کمر شکن خواهد بود. چرا که قشربون مطلق زده هر اندیشه ی آزادی را دشمن می‌دارند و کامگاری خود را جز به شرط امحاء مطلق فکر و اندیشه غیر ممکن می‌شمارند. پس نخستین هدف نظامی که هم‌اکنون می‌کوشد پایه‌های قدرت خود را به ضرب چماق و دشنه استحکام بخشد و نخستین گام‌های خود را با به آتش کشیدن کتابخانه‌ها و هجوم علنی به هسته های فعال هنری و تجاوز آشکار به مراکز فرهنگی کشور برداشته، کشتار همه ی متفکران و آزاد اندیشان جامعه است.

اکنون ما در آستانه ی توفانی روبنده ایستاده ایم. باد نماها ناله کنان به حرکت در آمده‌اند و غباری طاعونی از آفاق برخاسته است. می‌توان به دخمه های سکوت پناه برد، زبان در کام و سر در گریبان کشید تا توفان بی امان بگذرد. اما رسالت تاریخی روشنفکران، پناه امن جستن را تجویز نمی‌کند. هر فریادی آگاه کننده است، پس از حنجره های خونین خویش فریاد خواهیم کشید و حدوث توفان را اعلام خواهیم کرد.

سپاه کفن پوش روشنفکران متعهد در جنگی نا برابر به میدان آمده‌اند. بگذار لطمه ای که براینان وارد می‌آید نشانه ای هشدار دهنده باشد از هجومی که تمامی دستاوردهای فرهنگی و مدنی خلق های ساکن این محدوده ی جغرافیایی در معرض آن قرار گرفته است.

احمد شاملو

کتاب جمعه - شماره یک - سال اول - پنجشنبه ۴ مرداد ماه ۱۳۵۸



... و گورستانی چندان بی‌مرز شیار کردند

که باز ماندگان را

هنوز از چشم

خونابه روان است....

(بخشی از شعر جیح امروز از مادر نزاده ام

سال ۱۳۶۳)

با تغییر دمای محیط تغییر حالت میدهد. از منظری تکاملی تاریخی، موجودیت و احوال روشنفکر هر عصر، همچون آینه ی معرفت اجتماعی ی انسان آن عصر، و تصویر ساده اما سهمگین این حقیقت است که انسان از خود بیگانه؛ انسانی که انسانیت از او سلب گردیده تا چه حد توانسته است انسانیت خود را باز یابد. تاریخ فرهنگ انسانی نیز، در حقیقت، چیزی جز این تلاش پر فراز و فرود انسان نیست. هر قدر غبار از رخسار خود زندگی برگرفته میشود و از نامردمی و ناپاکی خلاصی میابد، چهره ی انسان نیز پاک تر، سرزنده تر و انسانی تر نمایان میگردد. اما این غبار تنها با انقلاب در واقعیت موجود قابل زدودن است. یعنی اینکه نقد نظری واقعیت زمانی میتواند واقعا رادیکال و راهگشا باشد که منای عمل انقلابی قرار گیرد و گرنه صرفا به اسباب سرگرمی ی روشنفکرانه بدل میگردد. روشنفکری که دریابد که میبایست زندگی را «نه آنگونه که هست» بلکه «آنگونه که باید باشد» بخواهد، وجودش را به سیاهی نخواهد سپرد و بقول آن عزیز مردمی «سفره ی خون» نمی‌نشیند. پس این واژه ها و پندارها نیستند که مستقل از واقعیت، زندگی می‌یابند و زندگی می‌آفرینند بلکه در حقیقت، این خود زندگی است که واژه ها را؛ که پندارها را، هم می‌آفریند و هم می‌آزماید. سرنوشت تمامی ی ایده ها و همه پندارها تنها و تنها در جریان خود زندگی؛ یعنی در جریان عمل روشن میگردد، سرنوشت خود روشنفکر نیز در همین میدان رقم میخورد. مادام که «روشنفکر» جامعه قادر یا مایل بدان نیست که از «سلاح نقد» به «نقد سلاح» برسد، مادام که قادر یا مایل نیست که از «اصلاحات» در نظم ظالمانه ی کنونی دل کنده و به انقلاب در مناسبات حاکم بیاندیشد، در گرداب نوسانات روشنفکرانه متوقف خواهند ماند و در نوسان درناک میان «نامردمی» و «نامردمی» پرسه خواهد زد. بقول دریادل دانا، رفیق صمد بهرنگی: «اگر به موقع قلم خود را زمین نگذاشته و به جای آن تفنگ در دست بگیریم، در آن صورت به روشنفکران ذهن‌گرای گسسته از خلق تبدیل خواهیم شد.»

الف. بهرنگ

بهمن ماه ۱۳۹۶



پیش در آمد: آنچه از نظر خوانندگان می گذرد ، مطالبی در رابطه با قیام دیماه ۱۳۹۶ و رویدادهای قبل و بعد از آن می باشند که به صورت یادداشت هائی (در مجموع بیست یادداشت) تنظیم شده اند. از زمان نوشته شدن یادداشت اول تا اکنون که مجموعه این یادداشت ها منتشر می شوند ، حوادث مبارزاتی مختلفی در جامعه ایران پیش آمده و سریع گذشته اند. این حوادث در کنار تظاهرات و قیام های پر شور و شکوهمند دیماه حاوی تجارب انقلابی ارزشمندی می باشند که مسلماً در خیزش ها و نقش آفرینی های بعدی توده های تحت ستم و انقلابی ما به کار آنها خواهند آمد. به امید آن که مجموعه این یادداشت ها به کارگران و نیروهای جوان و انقلابی ایران یاری کند تا در راه پیشبرد راه طغرنمون انقلاب توده ها ، نقش هر چه آگاهانه تری ایفاء نمایند. علاقه مندان می توانند برای مطالعه تمام این یادداشتها از آدرس زیر در سایت سایهکل دیدن کنند:

<http://siahkhal.com/publication/Darshaye-Ghyame-Dey-Maah.pdf>



درس های قیام دیماه! (۴)

جانب طبقه کارگر، برای حفظ پایه های لرزان رژیمش، دست به وارد آوردن شدیدترین فشارها به کارگران زده است.

این رژیم نه فقط از طریق عوامل خود به نام کارگر یا فعال کارگری می کوشد با پخش ایده های انحرافی و سازشکارانه در میان کارگران از حرکت های رادیکال کارگران جلوگیری نماید بلکه بیش از هر وقت دیگر بر شدت سرکوبگری های خود علیه کارگران افزوده است. بکیر و به بندهای روزمره کارگران، حمله شبانه وزارت اطلاعات به خانه های عناصر فعال و مبارز، اذیت و آزار فعالین شناخته شده کارگری، ایجاد رعب و وحشت در میان آنان، زندانی کردن و یا جلب کارگران مبارز به مراجع ظاهراً قانونی و اعمال جنایتکارانه دیگر از اقدامات این رژیم علیه کارگران می باشد. همه این واقعیات در شرایط فقدان تشکل سیاسی مدافع منافع طبقه کارگر ایران که بتواند عملاً کارگران را در مبارزه خود علیه سرمایه داران و رژیم حامی شان مورد پشتیبانی خود قرار دهد، شرایط بسیار دشواری را در مقابل رشد مبارزات طبقه کارگر ایران به وجود آورده است. با این حال مبارزات کارگران در چنین شرایط دشوار و بسیار خفقان آور، همچنان ادامه دارد و به قول کارگر مبارز هپکو "صدای حق خواهی جنبش کارگری" (علیرغم همه تلاش دشمن) "خفه شدنی نیست که نیست". یکی از وقایعی که اخیراً در ارتباط با کارگران مبارز گروه صنعتی فولاد اهواز رخ داد و به نوبه خود بیانگر آن است که این رژیم برای حفظ موجودیت خود در شرایط انقلابی کنونی به هر شیوه ای از سرکوب دست می زند، این بود که هنگامی که این کارگران مبارز در خیابانی در نزدیکی استانداری در اعتراض به عدم دریافت حقوق سه ماهه خود تجمع کرده بودند، یک مزدور رژیم با ماشین شخصی

هائی از این قبیل که نباید پا از حد مبارزه صنفی فراتر گذاشت، و یا کارگران باید شعارهای تظلم خواهانه بدهند و یا در حد طرح خواست های صنفی خود شعار بدهند و از دادن شعارهای تعرضی اجتناب کنند. آنها دلیل این توصیه های خود را کم کردن تیغ سرکوب رژیم اعلام می کنند و می گویند که در غیر این صورت بهانه به دست دستگاه های امنیتی داده می شود تا مبارزات کارگران را سرکوب کنند. با توجه به این واقعیت که رژیم و دستگاه های امنیتی اش بیشمتر و درنده تر از آنند که برای سرکوب، خود را محتاج بهانه ببینند، و با توجه به این که جمهوری اسلامی اساساً هر تجمع و مبارزه کارگران حتی برای ابتدائی ترین خواسته های برحق آنان را سرکوب می کند واضح است که چنان توصیه هائی جز در خدمت سرمایه داران و در جهت حفظ شرایط ظالمانه کنونی در رابطه با کارگران نیست. کارگران برای دفاع از زندگی و شرافت خود مجبور به مبارزه و دادن "هزینه" (اصطلاحی که رایج گشته) می باشند و چاره ای جز این ندارند.

از طرف دیگر در میان کارگران هفت تپه شاهد برخوردهای مبارزه جویانه و رادیکال نیز بوده ایم تا آنجا که حتی ضرورت به دست گرفتن واحد تولیدی به دست خود کارگران نیز مطرح می شود. در این مورد (تصاحب کارخانه یا هر واحد تولیدی) لازم است اشاره وار گفته شود که هر چند در شرایط بقای سیستم سرمایه داری، این امر عملی نیست ولی طرح چنین مسایلی در میان کارگران، انعکاس ضرورتی است که خود سیستم سرمایه داری در مقابل کارگران می نهد و بیانگر آگاهی کارگران نسبت به چنین ضرورتی است. برای اطلاع بیشتر از آنچه در میان کارگران هفت تپه مطرح است به لینک زیر مراجعه شود:

<https://www.youtube.com/watch?v=n7Wb07UbwZU>

در شرایط انقلابی کنونی، جمهوری اسلامی درست به خاطر احساس خطر از

یادداشت هشتم: صدای جنبش کارگری خفه شدنی نیست!

کارگران ایران به مثابه انقلابی ترین طبقه در جامعه، امروز در شرایط بسیار دشواری قرار دارند. شدت بحران در سیستم سرمایه داری باعث تعطیلی کارخانجات و مؤسسات تولیدی گشته و ارتش عظیم ذخیره کار را هر چه گسترده تر و عظیم تر نموده است. این واقعیت دست سرمایه داران زالو صفت را برای استثمار بی رحمانه و هر چه شدیدتر کارگران باز گذاشته تا جائی که حتی این مفت خوران و انگل های جامعه به این قانع نیستند که صرفاً ارزش اضافی ای که کارگران تولید می کنند را به جیب بزنند بلکه تا جائی که می توانند حتی از پرداخت دستمزد آنان نیز امتناع می کنند. در چنین شرایطی کارگران مجبور شده اند مبارزه خود علیه سرمایه داران را به منظور دریافت حقوق های معوقه خود متمرکز کنند. اما علیرغم طرح این درخواست ابتدائی، مبارزات کارگران با سرمایه داران به مبارزه صنفی محدود نیست بلکه با توجه به دخالت و مقابله رژیم با آنان، مبارزات کارگران به صورت مبارزه علیه جمهوری اسلامی تجلی یافته و شکل سیاسی به خود می گیرد.

شکی نیست که کارگران هر روز که می گذرد تجربه جدیدی از مبارزات خود به دست آورده و سعی در ارتقاء طرق و شیوه های مبارزه خود می کنند. در این میان در حالی که سرکوب، عمده ترین وسیله طبقه استثمارگر ایران علیه کارگران است ولی استثمارگران و مدافعان شان تنها از این وسیله جهت حفظ وضع ظالمانه موجود استفاده نمی کنند ، بلکه به انواع حيله ها و ترفند ها جهت فریب کارگران نیز دست می زنند. کوشش در بردن ایده های پسیفیستی و سازشکارانه به میان کارگران هفت تپه از طرف عوامل مختلف که ممکن است از عوامل رژیم هم بوده باشند ، یکی از آن نمونه هاست. ایده

رهنورد (همسر موسوی ، نخست وزیر در دهه خونبار ۶۰) بدون این که به روی خود بیاورد که در دهه ۶۰ شخصاً چه نقش ارتجاعی در تحمیل حجاب به زنان داشت ، حال ریاکارانه به حمایت از "دختران خیابان انقلاب" می پردازد. یا زنان مرتجع دیگر و از جمله هنرپیشه های نان به نرخ روز خور که تا کنون از هیچ اقدامی برای تحکیم پایه های جمهوری اسلامی و از جمله جمع آوری رأی برای مشروعیت بخشیدن به این رژیم دار و شکنجه کوتاهی نکرده بودند، حال زبان به اعتراض علیه خشونت "نیروی انتظامی" شان نسبت به زنانی که حجاب از سر بر می دارند، می گشایند. اینها همه نشان دهنده ضعف حکومت و بحران در درون آن بوده و اثبات گر قدرت توده های بی چیز و تهی دستی است که با مبارزه قاطع و تا پای جان با دشمنان شان چنان شرایط انقلابی ای در جامعه ایجاد کرده اند که حال اینان می کوشند به این نحو خود را "همرنگ جماعت" نشان دهند. در این شرایط حتی نمونه هایی از ریزش نیرو در جبهه رژیم نیز مشاهده می شود. از نمونه بسیجی هایی که برائت خود را از رژیم اعلام می کنند و حتی در جلوی دوربین کارت بسیجی خود را پاره می کند تا برخی وابستگان به رژیم که عمری را در خدمت به جمهوری اسلامی گذرانده اند و امروز زبان به انتقاد از این رژیم می گشایند.

حال مسأله اصلی این است که امروز در شرایط پس شکننده ای که بر جامعه حاکم است، چه عواملی در تغییر این شرایط به شرایطی دیگر می توانند نقش مثبت یا منفی ایفاء نمایند! به طور مشخص صحبت در مورد عامل ذهنی است که چه در خدمت پیشبرد مبارزات توده ها و چه به صورت منفی با کوشش در ایجاد سد در مقابل رشد و پیشرفت آن مبارزات، نقش بسیار مهمی می تواند در روند جنبش توده ها ایفاء نماید. شکی نیست که تا جانی که به توده ها به عنوان عامل عینی پیشبرنده انقلاب مربوط است آنها از انرژی و پتانسیل لازم برای این کار برخوردار می باشند. ولی این عامل عینی نیاز به تقویت خود از طریق عامل ذهنی دارد. در اینجا است که نقش روشنفکران انقلابی در تغییر شرایط فعلی به شرایط مطلوب اهمیت برجسته ای می یابد.

یادداشت دهم: نقش و وظایف روشنفکران

انقلابی!

اجازه بدهید موضوع را اول از یک زاویه کلی مورد توجه قرار بدهیم. ما اعتقاد داریم که انقلاب کار توده هاست و می دانیم که در دوره انقلاب ، عامی ترین توده ها نیز به صحنه مبارزه سیاسی کشیده می شوند و برای تحقق خواسته های خود با فداکاری و از جان گذشتگی دست به انقلابی ترین اعمال می زنند. با این حال

کارگران هر روز تجربه جدیدی از مبارزات خود به دست آورده و سعی در ارتقاء شیوه های مبارزه خود می کنند. در این میان در حالی که سرکوب، عمده ترین وسیله طبقه استثمارگر ایران علیه کارگران است ولی استثمارگران و مدافعان شان تنها از این وسیله جهت حفظ وضع ظالمانه موجود استفاده نمی کنند ، بلکه به انواع حیل ها جهت فریب کارگران نیز دست می زنند. کوشش در بردن ایده های پاسیفیستی و سازشکارانه به میان کارگران هفت تبه از طرف عوامل مختلف که ممکن است از عوامل رژیم هم باشند ، یکی از آن نمونه هاست. ایده هایی از این قبیل که نباید با از حد مبارزه صنفی فراتر گذاشت، و کارگران باید شعارهای تظلم خواهانه بدهند و یا در حد طرح خواست های صنفی خود شعار بدهند و از دادن شعارهای تعرضی اجتناب کنند.

به طور وسیع در محل گماشته بود و به هیچ کس اجازه و امکان رفتن به محل تعیین شده را نمی داد.

در همین رابطه اجازه بدهید اشاره ای هم به مبارزات دانشجویان (زن و مرد) بکنم که انعکاس روحیه مبارزاتی اعتلاء یافته توده ها را در آنجا به روشنی می توان تشخیص داد. دانشجویانی که دیروز در نمایش تبلیغاتی خود پیام آور خیزش و قیام توده ها در دیماه شدند، امروز هم از زنده بودن خود می گویند و این که دیگر تن به بندگی نمی دهند. در شرایطی که حتی سخن گفتن از آزادی می تواند به راحتی منجر به مرگ گردد ، آنها همزمان با اجرای نمایش آزادیخواهانه خود می گویند که حاضر هستند برای آزادی جان دهند و به همین خاطر هم آگاهانه اعلام می کنند که مزارشان را در سینه های مردم می دانند. مبارزات توده ای جاری اگر مدتی به دلیل شدت سرکوب ضد انقلاب و عدم سازمانیابی آنها، ظاهراً رو به خاموشی می رود ولی موج دیگری از مبارزات توده ای در این یا آن نقطه کشور فرا می رسد. شرایطی در جامعه حاکم است که از یک طرف توده ها با روحیه انقلابی قابل تحسین خود بیش از پیش در مقابل سرکوبگران و ستم کاران خود می ایستند، در اشکال مختلف به مبارزه علیه آنها دست می زنند و هیچ بودن آنها در مقابل قدرت خود را به ایشان یادآوری می کنند - که این خود بیانگر آن است که توده های تحت ستم ما واقعا دیگر نمی خواهند به شیوه سابق فقر و فلاکت و رنج و گرسنگی و خفقان و دیکتاتوری را تحمل کنند - و از طرف دیگر، حکومت علیرغم میلیتاریزه کردن جامعه و شدت بخشیدن بر میزان سرکوبگری های وحشیانه خود قادر به درهم شکستن روحیه والای مبارزاتی توده ها و برگرداندن اوضاع به وضع سابق نیست. در چنین شرایطی است که حتی افراد متعلق به جبهه ضد انقلاب نیز زبان به انتقاد از رژیم می گشایند. به خصوص در رابطه با حجاب شاهدیم که حتی زهرا

به کارگران زد که بر اساس اخبار منتشره موجب زخمی شدن حداقل دو کارگر گردید. به کار بردن چنین تاکتیک برای مقابله با مبارزات کارگران، شیوه غیر معمول از سرکوبگری های رژیم می باشد که آشکار بودن جنگ بین استثمار شده و استثمار کننده را نشان داده و به کارگران یادآور می شود که اگر خواهان پیروزی در این جنگ و رهایی از استثمار می باشند باید خود جنگ آگاهانه ای را علیه دشمنان شان سازمان دهند.

یادداشت نهم: رزم زنان و اوضاع شکننده

در جامعه!

امروز علیرغم همه تلاش های سرکوبگرانه رژیم، در هر گوشه ایران جنب و جوش های مبارزاتی جریان دارد. در هر گوشه به دلیل برخوردهای وحشیانه نیروهای سرکوبگر و مقاومت مردمی که به استخوان رسیده در مقابل آنها، حادثه ای شکل می گیرد و هر روز رویداد سیاسی - مبارزاتی خاصی به وجود می آید. در چنین اوضاعی درگیری قهرآمیز توده ها با مأموران مسلح رژیم جمهوری اسلامی (حتی به صورت فردی) به امری روزمره تبدیل گشته و از وجود جو انقلابی در جامعه خبر می دهد. یکی از موارد بارز از مبارزه جوئی توده ها را می توان در رزم زنان ستمدیده و آگاه مشاهده کرد، زنان شجاعی ای که همواره در هر تظاهرات و حرکت های مبارزاتی همراه با مردان مبارز شرکت دارند و مبارزه برای رفع ستم از زنان را وظیفه خود می دانند، زنان شجاعی که در خیابان در حالی که حجاب از سر خود بر می دارند ، در مقابل اطلاعاتی ها و گماشتگان رژیم ایستاده و از عدم اجبار خود برای رعایت قانونی که به نفع زنان نیست سخن می گویند، زنان آگاه و رزمنده ای که بدون سر کردن شال و روسری، در متروها و در هرجائی که امکان پذیر است به کار روشنگری پرداخته، از ضرورت نه فقط رفع حجاب اجباری ، بلکه لغو همه قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی برای زنان دیگر صحبت می کنند و به پخش ایده ها و تفکرات سوسیالیستی در میان آنان می پردازند. آنها در صحبت خود لزوم برابری زن و مرد را در همه حوزه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مورد تأکید قرار می دهند. برخی از این زنان مبارز و آگاه به طور مشخص ضرورت بالا بردن حداقل دستمزد کارگران را یادآور شده و بر پرداخت دستمزد مساوی به زنان با مردان در ازای کار مساوری تأکید می کنند. باید گفت که این زنان آگاه و شجاع با کار روشنگرانه خود در میان دیگر زنان جامعه، قاصدان آزادی و هموار کننده راه برای دست یابی به رهایی زنان می باشند. شاهد بودیم که در روز ۸ مارس، روز جهانی زن که بخشی از زنان مبارزه و آزادیخواه در تهران خواهان برگزاری این روز در خیابان بودند و بیانیه خود را نیز منتشر نمودند، در آن روز گرمی با چنان میلیتاریسمی از طرف رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی روبرو شدند که امکان تجمع نیافتند. رژیم نیروهای مسلح خود را

باید اهمیت لازم را به خنثی کردن تبلیغات رسانه های رسمی و غیر رسمی ای که با بودجه نیروهای امپریالیستی می چرخند ، بدهیم. باید این واقعیت را دائماً یادآور شد که جمهوری اسلامی و رسانه های رسمی مربوط به آن تنها دشمن مردم ایران نیستند بلکه امپریالیستها، هر چقدر هم برای مردم ایران پیام بفرستند و ظاهراً از مبارزات مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی پشتیبانی کنند، دشمن شماره یک توده های تحت ستم ما بوده و از طرق مختلف و از جمله از طریق بردن ایده های انحرافی آنهم در شکل موزیانه در میان توده ها سعی در به شکست کشاندن انقلاب توده های تحت ستم ایران را دارند.

به طور کلی کار افشاگرانه و بردن ایده های انقلابی به میان توده ها وظیفه خطیری است که از خارج از کشور نیز در حد ممکن می توان به آن دست زد. ایده های انقلابی وقتی توده ها را فرا گیرند ، در وجود تاریخ ساز آنها به نیروی مادی تبدیل می شوند. از طرف دیگر کارگران و روشنفکران جوان در ایران که خواهان ارتقای آگاهی سیاسی و انقلابی خود می باشند ، تشنه دریافت مطالبی هستند که به این نیاز آنان پاسخ دهد. از این رو می خواهیم روی انجام وظیفه رساندن نظرات و تحلیل های درست به دست نیروهای انقلابی در داخل کشور اصرار کنیم. بگذارید این را هم با صراحت بگویم که آثار منتشر شده از طرف تشکیلات چریکهای فدائی خلق بهترین منبع در این زمینه می باشند. لذا نه فقط از رفقای که با این تشکیلات در ارتباط هستند ، بلکه از همه رفقای انقلابی می خواهیم که در هر حوزه ای که با نظرات چریکهای فدائی خلق توافق دارند به پخش آن نظرات در میان جوانان انقلابی ایران همت کنند.

شاید دیگر لازم به تأکید نباشد که همانقدر که عنصر آگاه و انقلابی می تواند انقلاب توده ها را به سهم خود به جلو سوق دهد و یا آن را در مسیری درست به سوی پیروزی رهنمون کند، به همان اندازه عناصر ضد انقلاب، یا اپورتونیستها نیز می توانند تأثیرات منفی خود را بر روند حرکت انقلابی توده ها به جا گذاشته و انقلاب توده ها را از مسیر اصلی خود منحرف و حتی آن را به شکست بکشانند. از این رو هدف از بحثی که شد به طور کلی شناخت وظایفی است که روشنفکران انقلابی چه در داخل ایران و چه در خارج کشور به عهده دارند. وظایفی که عمل به آنها به طور یقین می تواند تأثیرات مثبت خود را بر روند جنبش به جا گذاشته و انقلاب توده ها را به جلو سوق دهد؛ و سرباز زدن از آنها شرمندگی را در پیشگاه تاریخ برای روشنفکران ایران رقم خواهد زد.

(ادامه دارد)

در جنبش ما بر زمینه فقدان تشکل های سیاسی انقلابی، مسأله برای برخی روشنفکران به این صورت مطرح است که چون مبارزات توده ها از یک رهبری انقلابی برخوردار نیست و در نتیجه نمی تواند پیروز گردد ، پس کاری هم از دست آنها ساخته نیست. این تیپ از روشنفکران در حالی که با ناامیدی شکست را نتیجه محتوم مبارزات توده ها اعلام می نمایند ، در همینجا توقف می کنند. اما آیا فقدان رهبری انقلابی بر سر جنبش، روشنفکران مبارز را بی وظیفه می کند؟ آیا درست است که آنها برای خود در جنبش صرفاً نقش نظاره گر را قائل و منفعل باقی بمانند؟ یا برعکس، اتفاقاً درک چنان کمبودی باید مسئولیت آنها را دو چندان سازد تا به جای برخورد پاسیفیستی نسبت به جنبش انقلابی در جریان، بتوانند قدم های عملی - حتی کوچک - در جهت پر کردن خلاء موجود بردارند؟

خالی را پر نمایند؟ اگر خوب توجه کنیم می بینیم که نقش چنان فقدان با همه دردناکی اش به هیچوجه نمی تواند ضرورت نقشی که روشنفکران انقلابی حتی به صورت منفرد و غیر متشکل می توانند و باید در این جنبش ایفاء کنند را کتمان نموده و از اهمیت آن بکاهد. باید دانست که موقعیت و شرایطی از این نوع که امروز در ایران حاکم است در مواقع خاصی در جامعه به وجود می آید. درست به همین خاطر روشنفکران مبارز و متعهد باید از فرصت پیش آمده در جهت انجام وظایف انقلابی خود استفاده کنند. کارگران آگاه و روشنفکران مبارز در ایران ، اگر امروز قادر به رهبری انقلاب توده ها نیستند، باید، چه با دست زدن به حرکت های عملی و چه با بردن ایده های انقلابی به میان توده هایی که در موقعیت کنونی بیش از هر وقت دیگر خواهان کسب آگاهی هستند، راه انقلاب پیروزمند توده ها را هموار سازند.

بیشک روشنفکران مبارز در داخل ایران می توانند به تلاش ها و اقدامات عملی ای به منظور تأثیرگذاری بر جنبش توده ها و حرکت در جهت ایجاد یک رهبری انقلابی دست بزنند که در خارج از کشور مقدور نیست. اما روشنفکران مبارز در خارج از کشور نیز می توانند به کارهایی اقدام کنند که در خدمت تقویت تلاش های مبارزاتی نیروهای فعال در جنبش در داخل ایران قرار گیرد. یکی از وظایف روشنفکران انقلابی به طور کلی مقابله با ایده ها و تبلیغاتی است که رسانه های متعلق به دشمنان مردم برای منحرف کردن مبارزات توده ها، کاستن از رادیکالیسم مبارزات آنان و یا جهت جلوگیری از پیشروی آن مبارزات به سوی انجام یک انقلاب اجتماعی در میان توده ها پخش می کنند.

اگر بپذیریم که عامل ذهنی و در اینجا تبلیغات زهرآگین ارتجاع قادر به اثر گذاری منفی بر روند جنبش توده هاست، پس

روشنفکران در دوره انقلاب نه تنها بی وظیفه نیستند ، بلکه بر دوش آنان چنان وظایف پراهمیت و حیاتی قرار دارد که اگر به آنها عمل نشود، مبارزات توده ها هر چقدر قهرمانانه، هرچقدر انقلابی نمی توانند ره به پیروزی ببرند. در کشاکش بین انقلاب و ضد انقلاب، قدرت توده ها باید چنان تقویت گردد که آنها بتوانند در نوازن قوا بین خود و دشمن به تدریج موقعیت برتری بیابند. این کار اساساً بر عهده تشکیلات سیاسی پیشروان جنبش و همچنین تشکل های مبارزاتی خود توده ها قرار دارد. ولی حتی در فقدان چنین تشکل هائی، فعالیت انقلابی عناصر آگاه به نفع توده ها، فعالیت روشنفکران انقلابی و متعهد که در ضمن در فرصت ایجاد شده در جهت متشکل کردن خود نیز می کوشند ، می تواند نقش خود را در پیشبرد مبارزه توده ها ایفاء نموده و در نهایت انقلاب توده ها را به جلو سوق دهد.

در جنبش ما بر زمینه فقدان تشکل های سیاسی انقلابی در ایران، مسأله برای برخی روشنفکران به این صورت مطرح است که چون مبارزات توده ها از یک رهبری انقلابی برخوردار نیست و در نتیجه نمی تواند پیروز گردد ، پس کاری هم از دست آنها ساخته نیست. این تیپ از روشنفکران در حالی که با ناامیدی شکست را نتیجه محتوم مبارزات توده ها اعلام می نمایند ، در همینجا توقف می کنند. اما آیا فقدان رهبری انقلابی بر سر جنبش، روشنفکران مبارز را بی وظیفه می کند؟ آیا درست است که آنها برای خود در جنبش صرفاً نقش نظاره گر را قائل شده و منفعل باقی بمانند؟ یا برعکس، اتفاقاً فهم و درک چنان کمبودی باید مسئولیت آنها را دو چندان سازد تا به جای برخورد پاسیفیستی نسبت به جنبش انقلابی ای که در جریان است ، بتوانند قدم های عملی - حتی اگر کوچک هم بوده باشد - در جهت پر کردن خلاء موجود بردارند؟ واقعیت این است که اگر روشنفکران انقلابی وظیفه ای که در همین برهه تاریخی بر دوش آنهاست را شناخته و به آن عمل کنند دیگر این ایده پاسیفیستی مجال طرح نخواهد داشت که گویا مبارزات قهرمانانه توده های ما چشم اندازی جز شکست پیشروی خود ندارند.

درست است که امروز جای یک رهبری متشکل انقلابی که دارای پیوندهای معین با توده ها باشد در جنبش انقلابی کنونی خالی است ولی بحث اصلی باید بر سر آن باشد که این رهبری چگونه باید به وجود آید؟ و آیا شرایط استثنائی و خاص کنونی بهترین و مناسب ترین فرصت را برای روشنفکران مبارز و واقعاً دلسوز توده ها به وجود نیاورده است که با اعمال انقلابی خود در جهت ایجاد رهبری لازم انقلابی در جنبش حرکت کنند و بکوشند این جای

مدرسه در جلو صف به فارسی گفت: "بچه ها پیشه وری فرار کرد ، متجاسرین شکست خوردند و غائله تمام شد. پیشه وری رفت و زبانش را هم با خود برد! اکنون با هم می رویم تا مانده آثارش را نابود کنیم". به صف شدیم و از کوچه تنگ که به کوچه میرزا حسین واعظ مشهور بود گذشتیم. تو میدان گذر لیل آوا، آتش شعله می کشید، بچه های دیگر مدارس هم آمده بودند، یک یک کتابها را انداختیم تو آتش. مدیر جدیدمان به هر بچه ای که کتابش را تو شعله می انداخت، یک شیرینی می داد. مدیران مدرسه ها مواظب بودند که کسی کتابش را پنهان نکند و حتماً آن را بیاندازد تو آتش" (صفحه ۶۱).

در این دوره ی هول و هراس و وحشت، خانه بهروز و خانواده اش ، مأمنی برای مبارزینی از فرقه بود که از یورش ارتجاع جان سالم به در برده بودند. در چنین اوضاعی بود که بهروز لزوم راز داری در مقابل دشمن را آموخت. او می دانست که در مورد این مبارزین گریخته از دشمن که به خانه آنها پناه آورده بودند، نباید با کسی کمترین سخنی بگوید. می توان گفت که بهروز با ضرورت مخفی کاری مبارزاتی از همین سن آشنا شد.

هنوز تا ۲۸ مرداد سال ۳۲ ، فرصت ها و جو مبارزاتی در جامعه وجود داشت که بهروز کودکی و آغاز نوجوانیش را در آن فضا می گذرانید و به خصوص با توجه به جو انقلابی موجود چه در خانواده و چه در شهر، از تعالیم انقلابی آن دوره بهره می گرفت. در همین رابطه یکی از آشنایان که در آن زمان هم محله ای خانواده بهروز بود و به عنوان یک جوان مبارز در رابطه با حزب توده فعالیت می نمود ، این خاطره را بازگوئی می کرد که من به عنوان یک جوان ، معمولاً نوجوانان محله را دور خودم جمع می کردم و از اوضاع مملکت و مسائل سیاسی مختلف برای آنها حرف می زدم. بهروز هم علیرغم سن کمش در این جمع شرکت داشت. در هنگام صحبت یک دفعه چشمم به بهروز می افتاد و می دیدم که او طوری چشمانش را به دهان من دوخته که انگار می خواهد همه سخنان مرا در هوا بقاءد و چیزی را ننشیده نگذارد.

در جریان مبارزه دکتر مصدق علیه امپریالیستها برای ملی کردن نفت، بهروز بر آگاهی و تجارب انقلابیش می افزود. وقایع مبارزاتی این دوره، از میتینگ های پرشوری که مردم تبریز وسیعاً در آن شرکت می کردند تا جنب و جوش های مبارزاتی و صحبت ها و بحث های سیاسی در مدارس تا وقایع مهمی چون پائین کشیدن مجسمه های شاه و پدرش رضا شاه ، در جریان مبارزات توده ای قبل از ۲۸ مرداد، همگی تجارب مبارزاتی ای



اشرف دهقانی

به یاد گرامی بهروز

دهقانی که در پیوند

اندیشه و عمل

صمیمی بود! (۳)

سخنان انگلس را ثابت و یادآوری می کند که مطرح کرده است که در یک جامعه طبقاتی بدون وجود و سیطره یک قدرت سیاسی (دولت)، طبقات به دلیل وجود تضادهای طبقاتی فیمابین خود، همدیگر را خواهند دید.

با فرار رهبران فرقه دموکرات از صحنه مبارزه، مردم آذربایجان با فجایعی جانگداز مواجه شدند. در عین حال عمل نکردن به حرفهای زیبایی که مردم از رهبران فرقه شنیده بودند، جو یأس و ناامیدی و عدم اعتماد به روشنفکران را باعث شده و تأثیرات بسیار مخرب و ویرانگر خود را سالیان سال هم روی مردم آذربایجان و هم روی مردم سراسر ایران به جا گذاشت. در این مسیر خانواده بهروز نیز در کنار دیگر خانواده های تحت ستم آذربایجان ، ضمن تجربه یک سال فضای آزاد در جامعه - که همانطور که گفته شد - باعث رشد آگاهی های سیاسی و طبقاتی در خانواده گشته بود ، با حملات انتقام جویانه وابستگان به فتودال ها و دیگر استثمارگران و ارتش شاه مواجه شدند. آن حملات به قدری بیرحمانه و وحشتناک و غیر قابل تصور بودند که کینه و خشم عمیق و سترگی را در دل نیروهای آزادیخواه جامعه پروراند که سالهای سال همچنان شعله ور باقی ماند. در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ بهروز نیز در سن ۷ سالگی در جریان صحنه های دلخراشی از آن حملات به خصوص در مدرسه خود بوده است، از بازداشت توأم با ضرب و شتم وحشیانه دانش آموزان گرفته تا سوزاندن کتابهای درسی شان. نقل خاطره ای از جریان کتاب سوزان در مدرسه ای که صمد در آن درس می خواند گوشه ای از چگونگی حاکم شدن ارتجاع بر اوضاع را آشکار می کند. در این مورد در کتاب "برادرم صمد بهرنگی، روایت زندگی و مرگ او" از اسد بهرنگی چنین نوشته شده است: "یک هفته از ۲۱ آذر می گذشت. رفتیم مدرسه دیدم نام مدرسه را که "۲۱ آذر مدرسه سی" بود دوباره ۱۵ بهمن کرده اند. مدیر جدیدی آمده بود، بچه ها می گفتند که آقای رفعتی را گرفته اند. مدیر

اما تأثیرات فرقه دموکرات بر روی خانواده بهروز - همچنان که روی دیگر هم طبقه ای های آنها - دوگانه بود. رهبران این فرقه که به جای کمک به دهقانان در مبارزه شان علیه فتودالها - به مثابه یکی از اصلی ترین استثمارگران آن دوره - صف طبقات را به نام "وحدت" مخدوش کرده، فتودال ها را در فرقه راه داده و دهقانان را از مبارزه علیه اربابان ده باز داشته بودند، آنها که تصور می کردند به جای مبارزه طبقاتی و با صرف تکیه بر مبارزه ملی ، می توانند خودمختاری را در آذربایجان حفظ کنند، آنها که لزومی به وحدت مبارزاتی با دیگر خلقهای ایران که همگی در مقابل دشمن مشترکی قرار داشتند، یعنی در مقابل حکومت مرکزی شاه که منافع امپریالیسم انگلیس در ایران را نمایندگی کرده و دشمن همه خلقهای ایران بود، نمی دیدند و به مبارزه در این جهت دست نزدند، آنهایی که بر خلاف ادعاهایشان و پشتیبانی از انقلابیون مشروطه و قهرمانانی چون خیابانی، از جنس آنان نبوده و همچون آن انقلابیون اهل مبارزه و جنگ انقلابی نبودند، در اولین اخطار حکومت مرکزی مبنی بر اعلام حمله به آذربایجان از صحنه مبارزه فرار کرده و ضمن برجیدن "حکومت ملی" در آذربایجان، توده های مردم را در مقابل یورش ارتجاع وحشی تنها گذاشتند. در طی چند روز - قبل از این که پای ارتش شاهنشاهی به آذربایجان رسیده و به قتل عام مردم این دیار بپردازد - در فقدان هیچگونه قدرت سیاسی بر سر جامعه، خود افراد چماقدار و چاقو کش متعلق به فتودال ها و سرمایه داران وابسته در آذربایجان به جان توده های مردم افتاده و ضمن غارت اموال آنها به چنان اعمال جنایتکارانه و به چنان خونریزی هائی دست زدند که تاریخ به یاد نداشت (این تجربه به نوبه خود خط بطلان بر تعالیم آنارشویستی می کشد که ضرورت دولت در یک جامعه طبقاتی را انکار می کنند؛ و در عین حال درستی تعالیم مارکسیستی و

درسی استفاده شده سال گذشته را هم می فروختند. در آغاز سال تحصیلی بازار شیشه گرخانه تبریز و خیابان تربیت، مملو از دانش آموزانی می شد که می خواستند کتابهای درسی مورد نیاز شان را تهیه کنند. بهروز از اول شروع مدارس کتابهایش را جلد می گرفت و آنها را طوری در طی یک سال استفاده می کرد که تا آخر سال تحصیلی انگار لای کتابها را هم باز نکرده است و تمیز و تازه نگه می داشت. (من خود به یاد دارم که او در مورد کتابهای غیر درسی هم که از کودکی به من می داد تا مطالعه کنم ، همین روش را داشت. او طرز ورق زدن کتاب به گونه ای که آسیبی به خود کتاب نزنند، و کلاً تمیز و خوب نگاه داشتن کتاب را به من هم می آموخت). بهروز در شروع سال جدید مدارس کتابهایش را بر می داشت و به بازار می برد و می فروخت و کتابهای مورد نیازش برای سال جدید را می خرید، البته استفاده شده اش را که در این صورت پول کمی از بابتش پرداخت می کرد. با توجه به چنین برخوردهای مسئولانه و هوش بالا و برخوردهای سنجیده اش بود که اهالی خانه وی را بسیار دوست می داشتند و به واقع او محبوب خانواده بود و همه احترام خاصی برایش قایل بودند. بهروز در دبیرستان نیز محبوب بود. دبستان سهند و دبیرستان امیرخیزی در تبریز ، مدارسی بودند که بهروز در آنها درس خواند. او که از هوشی سرشار برخوردار بود ، در همه دوره های دبستان و دبیرستان معمولاً رتبه شاگرد اول کلاس را کسب می کرد. بهروز یک سال که شاگرد دوم شده بود به یکی از زن داداش ها گفته بود که خودم مخصوصاً کاری کردم که شاگرد اول نشوم و زن داداش این طور تفسیر می کرد که بهروز می خواست ببیند که آیا او را صرفاً به خاطر شاگرد اولی اش دوست دارند؟! ولی گویا موضوع به حسادت برخی از آشنایان بر می گشت که گفته بودند چون مدیر مدرسه فامیل بهروز است به او نمره خوب می دهند.

از شوخ طبعی بهروز در نوجوانیش نیز تعریف هایی در خانه می شد. مثلاً در آن زمان در شروع سال تحصیلی، دانش آموزان از کتابفروشی ها سوال می کردند که مثلاً برای کلاس دوم دبیرستان کتاب فیزیک یا فارسی و غیره دارید؟ کتابفروش ها دائماً با چنین سئوالاتی از طرف دانش آموزان روبرو بودند. بهروز بعد از این که کتاب های سال قبلش را می فروخت و کتاب های لازم برای سال بعدش را می خرید، شوخی اش گل می کرد و سر به سر دانش آموزان و کتابفروش ها می گذاشت. مثلاً به کتابفروشی ها مراجعه می کرد و با قیافه جدی می پرسید آقا

به مدت یک ماه برنامه مذهبی مخصوص رمضان داشت و دو سه ملا در آن مسجد

بودند که بهروز عملاً در جریان آنها قرار داشت. در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، شاه که با اوج گیری مبارزات توده ها مجبور به فرار از کشور شده بود، با کمک امپریالیستهای انگلیس و آمریکا ، طی یک کودتا به سلطنت باز گشت و این بار حکومت ضعیف وکی، در سایه شکست مبارزات توده ها تحت رهبری های بی کفایت غیر کمونیستی ، قدرت بیشتری گرفت و شرایط دیکتاتوری در سراسر ایران بر قرار گشت. بهروز، به هنگام کودتای ۲۸ مرداد ، ۱۴ ساله بود. او حوادث آن روزها را نیز به عینه دیده و در همین رابطه توانست آگاهی های خود را نیز صیقل دهد.

شکست مبارزات توده ها در اثر رهبری های بورژوائی (با رهبری مصدق) و خرده بورژوائی (عمدتاً حزب توده) و سیطره فضای سرکوب و اختناق که به خصوص در آذربایجان با تشدید ستم و سرکوب ملی نیز همراه بود، شرایط بسیار دشوار و طاقت فرسایی برای توده های مردم و نوجوانان آگاهی چون بهروز به وجود آورد. این شرایط با توجه به آگاهی طبقاتی و سیاسی نسبی بهروز در آن زمان، نهال پر ثمر خشم و کینه به دشمن طبقاتی را در دل او بارور ساخت.

همانطور که گفته شد در هنگام تولد بهروز شغل پدر چاه کنی بود. در آغاز کار چاه کنی، پدر گاه سه پسر بزرگتر از بهروز را هم با این فکر که بچه ها ورزیده و با تجربه شوند با خود سر کار می برد ولی در مورد بهروز چنین نشد. آبا می گفت هیچوقت نگذاشتم پدرتان بهروز را هم مثل سه برادر دیگر با خود به چاه ببرد. در اینجا لازم است به مطلبی اشاره کنم که در نبرد خلق شماره ۶ (ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران) به عنوان زندگی نامه رفیق بهروز دهقانی درج شده است که البته نویسنده اش بر خلاف تصور رایج، من نیست. در آنجا به اشتباه نوشته شده که گویا بهروز هم در کودکی به همراه پدر به کار چاه کنی می رفته است که این طور نیست. بهروز در کودکی در تعطیلات تابستان ، همچون اغلب بچه های خانواده های کارگر و زحمتکش بساط کوچکی در سر کوچه بر پا کرده و شیرینی (نوعی شکلات به نامهای سوت شیرینسی یا شیرینی بالیغی)، هندوانه دیم (که در تبریز مشهور بود) و یا چای خشک می فروخت. با یادآوری این موضوع جا دارد خاطره ای از کودکی او که تا حدی بیانگر تفریح و خوشی بچه های هم طبقه ای او بود هم نقل شود. این خاطره مربوط به ماه رمضان است که مسجد محل (ختم بیگ مچیدی)



روضه می خواندند. جمع حضار را زنان محل تشکیل می دادند و بهروز و بچه های دیگر هم در کنار این مسجد ، بساط شیرینی فروشی خود را پهن می کردند. در اینجا زنی به نام رخساره که اداره مسجد را به عهده داشت همیشه بساط این بچه ها را به هم می زد و می گفت که کنار مسجد نباید شیرینی بفروشید. این موضوع باعث درگیری بهروز و دوستانش با این زن بود. رخساره به بچه ها زور می گفت و آنها قدرت مقابله با او را نداشتند. اما بچه ها بالاخره خود را به سلاحی مجهز کردند. بهروز با همراهی بچه های دیگر شعری علیه رخساره ساخت و هر وقت این زن بساط شیرینی فروشی آنها را به هم می زد ، آن شعر را با آهنگی به طور دسته جمعی می خواندند: "کچل رخساراین گوموش دی باشی/ هر دم چاگیریر میرزا داداشی/ دئیر گل منیم باشیمی قاشی. . .". (سر کچل رخساره به نقره می ماند، هر دم داداش میرزا را صدا می زند که سر کچل اش را بخاراند). در این هنگام رخساره عصبانی شده و در حالی که به بچه ها فحش می داد و آنها را نفرین می کرد به روی آنها خیز بر می داشت که کتکشان بزند. بچه ها فرار می کردند و او آنها را دنبال می کرد. این خاطره مربوط به دوره کودکی بهروز همواره مایه شوخی و خنده در خانه بود.

برپائی بساط های کوچک شیرینی فروشی و غیره که حداکثر پول توجیبی ناچیز بچه ها را تأمین می کرد به واقع بیشتر یک کار تفریحی بود تا کار برای کسب درآمد جدی. اما بیشک انجام چنین کارهایی از طرف بهروز از همان کودکی باعث شده بود که او با درک شرایط اقتصادی خانواده، نسبت به خرج و صرف هزینه، برخورد کاملاً مسئولانه ای داشته باشد. مثلاً برخورد او در دوره دبیرستان که سعی می کرد کار تحصیل اش را با کمترین هزینه پیش ببرد ، قابل ذکر است. آن موقع کتاب فروشی ها ، کتابهای

داشت که واژه "نانجیب" در ترکی به مفهوم آدم بد اخلاق و تندخو می‌باشد) علت این امر آن بود که روزی آن زن به ناحق به بهروز دشنام داده بود که گویا به خانه‌شان سنگ پرتاب کرده است. در آن زمان احتمالاً بهروز ۱۴-۱۵ ساله بوده است و از آنجا که به تأیید همه حتی در چنین سنی او نوجوانی بسیار معقول و فکوری بود و مزاحمت‌هایی از آن نوع هرگز به او نمی‌چسبید، اهالی خانه، خود بخود در دفاع از بهروز، زن همسایه را "نانجیب همسایه" خوانده بودند. تا جایی که من به یاد دارم مادر همواره گوشزد می‌کرد که این لفظ را به کار نبرید و تأکید می‌کرد که او زن زحمتکشی است و باید با احترام با او برخورد کنیم. با این حال در بین ما نام "نانجیب همسایه" روی آن خانواده باقی ماند."

(ادامه دارد)

"بهروز داداش با اینکه تازه پا به جوانی گذاشته بود با رفتار و کردار سنجیده خود نشان داده بود که از داداش‌های دیگر کاملاً متمایز است. همانطور که برای پدر و مادر از همه پسرهای دیگرش متمایز بود. محبوبیت چشمگیر بهروز در بین افراد خانواده حتی پیش از آن بود که او به دلیل از کار افتادگی پدر و مواجه شدن خانواده با فقر و فاقه بسیار، در حالیکه هنوز ۱۸ سال بیشتر نداشت به نان آور اصلی خانه تبدیل شود. برای تأکید به درجه محبوبیت بهروز در بین افراد خانواده شاید نقل این خاطره بی‌مناسبت نباشد: در همسایگی دیوار به دیوار ما خانواده فقیری زندگی می‌کرد. مادر زحمتکشی با ۴-۵ تن از فرزندانش که زندگیشان را از راه دوک ریزی می‌گذراندند. بچه‌های خانه ما آن خانواده و مشخصاً زن همسایه را "نانجیب همسایه" می‌خواندند. (البته باید توجه

برای کلاس دوم مداد پاکن دارید، یا برای کلاس سوم مداد دارید؟ کتابفروش اول متوجه نمی‌شد و لحظه ای گیج و مات می‌ماند و بعد می‌گفت پسر مداد و مداد پاک کن که دیگر سال اول و دوم نداره! در این موقع بهروز می‌زد زیر خنده و کتابفروش هم با او می‌خندید. او از این نوع شوخی‌ها زیاد می‌کرد و همیشه فضا را شاد نگه می‌داشت.

به گفته افراد خانواده، بهروز از همان سنین نوجوانی چنان شخصیتی از خود نشان می‌داد که احترام دیگران را به خود جلب می‌کرد. داستان "نانجیب همسایه" هم که در کتاب "راز مرگ صمد" در مورد آن نوشته‌ام، اتفاقاً در سنین نوجوانی او پیش آمده بود. این موضوع را عیناً از آن کتاب (چاپ دوم صفحه ۵۸) در اینجا نقل می‌کنم:

در باره تیراندازی اخیر در تورنتو - کانادا

غروب روز یکشنبه ۲۲ جولای ۲۰۱۸، حادثه تیراندازی دلخراشی در شهر تورنتو اتفاق افتاد که منجر به کشته شدن دو دختر ۱۰ و ۱۸ ساله و زخمی شدن ۱۳ نفر شد. قاتل که مرد ۲۹ ساله ای به نام فیصل حسینی بود، هنگام تیراندازی به سمت پلیس کشته شد.

تعداد خشونت‌های مسلحانه در شهر تورنتو، به دلیل افزایش فاصله طبقاتی، فقر و بیکاری و بی‌عدالتی، و کاهش خدمات عمومی، در طول پنج سال گذشته افزایش ناگهانی داشته است. اینگونه خشونت‌ها از ژانویه امسال تاکنون ۳۰۸ قربانی، منجمله ۲۹ کشته داشته‌اند. در حالیکه این آمار در سال ۲۰۱۴ محدود به ۱۱ کشته و ۳۵ زخمی بود. علیرغم انتشار بیانیه ای توسط خانواده فیصل؛ مبنی بر اینکه فیصل از بیماری شدید روحی رنج برده و داروها و اقدامات پزشکان هیچ کمکی به او نکرده بود، مقامات دولتی و رسانه‌ها به دنبال ایجاد فضای ترس و وحشت از تروریسم هستند. به عنوان مثال، رئیس پلیس تورنتو گفت که: "خیلی زود است که چیزی را رد کنیم." (منظور او این بود که "تروریسم" را به عنوان دلیل این حادثه نباید رد کرد.) واکنش شهردار تورنتو "جان تری" هم نشان می‌دهد که دولت به طور واقعی درصدد از بین بردن ریشه‌های چنین حوادثی نیست. او عملکرد یک فرد بیمار روانی را (که به خاطر کاهش هزینه‌های پزشکی دولت، به غلط از تیمارستان مرخص و به داخل جامعه رانده شده) "خشونت بزدلانه" خوانده و این فاجعه را صرفاً در چهارچوب سیاست مربوط به کنترل اسلحه قلمداد نمود و گفت که: "تعداد بسیار زیادی از مردم، که نباید، اسلحه حمل می‌کنند." در همین راستاست که دولتی که وی حامی آن می‌باشد به جای افزایش بودجه‌های درمانی، به بودجه پلیس افزوده و اخیراً ۲۰۰ پلیس جدید استخدام کرده است. "داگ فورد" نخست وزیر محافظه کار آنتاریو هم با صدور بیانیه ای مشابه، تلاش کرده که توجه جامعه را از دلایل اصلی اینگونه وقایع دور کرده و مشکل اصلی را "اسلحه" و یا "مهاجرین و پناهنده‌ها" قلمداد کند. اعضای دولت در واکنش به افزایش خشونت‌های اجتماعی منجمله تیراندازی اخیر در تورنتو، صرفاً بر راه حل افزایش نیروی پلیس متمرکز شده، و نظرات دیگری مبنی بر اینکه خشونت‌های مسلحانه ریشه‌های اجتماعی دارند و بخصوص دلایلی مثل رشد فقر و بیکاری و کاهش امکانات اجتماعی مانند مزایای پزشکی و مسکن و امکانات تحصیل برای جوانان و مهاجرین مسبب آن می‌باشند را رد می‌کنند. در عمل اما، علت و انگیزه این فجایع اجتماعی هر چه باشد، نهادهای دولتی برای به حاشیه راندن نیروهای مردمی - دموکراتیک، و همچنین برای ایجاد زمینه‌های ارتجاعی بیشتر برای برنامه‌های خود در تشدید جنگ طبقاتی، از این رویدادها جهت افزایش بودجه پلیس و دستگاه سرکوب استفاده می‌کنند؛ امری که الزاماً باعث کاهش روزافزون خدمات اجتماعی می‌گردد.

مریم - جولای ۲۰۱۸

به مناسبت ۲۸ مرداد، سالگرد

کودتای ننگین امپریالیسم آمریکا در ایران!

انتشار گوشه‌های دیگری از اسناد مربوط به انجام کودتای ۲۸ مرداد توسط سازمان سیا و سازمان اطلاعات سری بریتانیا معروف به ام-۶ از سوی دولت آمریکا بار دیگر مسایل مربوط به این رویداد شوم تاریخی و دست اندرکاران آنرا به جلوی صحنه سیاست کشاند.

لینک اسناد: <http://www.bbc.com/persian/iran-40297652>

اسناد مذکور که به صورت قطره چکانی هر از گاهی از آرشیوهای دولت ایالات متحده آمریکا امکان انتشار پیدا کرده و به مطبوعات راه می‌یابد تنها گوشه کوچکی از عمق وابستگی و سرسپردگی رژیم سلطنت به امپریالیستها را نشان می‌دهد. اسناد منتشر شده مورد بحث نشان می‌دهند که شاه به منابع سفارت آمریکا در تهران گفته بود: "انگلیسی‌ها خاندان قاجار را بیرون انداختند و پدرم را سر کار آوردند. آنها پدرم را بیرون انداختند و می‌توانند من را هم بیرون بیندازند." این سند با نقل قول مستقیم از شاه می‌افزاید: "اگر انگلیسی‌ها می‌خواهند که من بروم، باید فوراً بدانم تا بی سر و صدا بروم." (تاریخ سند ۲۱ مه ۱۹۵۳ می باشد) -۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۲

هدف از بررسی تاریخ برای درسگیری از آن و هموار نمودن راه آینده است. بنابراین، با استناد به اسناد مذکور باید گفت که آنهایی که برای رسیدن به قدرت دست به طرف امپریالیستها دراز می‌کنند در تدارک ساختن آینده ای وخیم و بس تاریک برای مردم ستمدیده ایران می‌باشند. به همین دلیل هم جوانان ما نباید فریب شعارها و تبلیغاتی را بخورند که این روزها به خصوص با روی کار آمدن ترامپ از طرف سلطنت‌طلبان و آنهایی که با نامه نگاری و دعوت از شخصیت‌های آمریکائی به میتینگ هایشان دُم برای امپریالیستها تکان می‌دهند، به راه انداخته شده است. آنهایی که در تقابل با سیاستهای خانمان برانداز سردمداران جمهوری اسلامی از استقلال و میهن پرستی و دموکرات بودن دم می‌زنند اما در تلاش اند تا با کرنش در مقابل قدرتهای امپریالیستی به قدرت برسند چاره ای جز بازی در بساطی ندارند که همین قدرتها در جهت هر چه بیشتر تحت سلطه نگاه داشتن مردم ایران برایشان چیده اند. برغم ادعاها و تبلیغات چنین نیرو هائی اتفاقاً همه بار انقلابی سرنگونی جمهوری اسلامی زمانی متحقق می‌شود که این رژیم جنایتکار به دست مردم و به قدرت آنها و تحت رهبری کارگران از اریکه قدرت به زیر کشیده شود. چرا که تنها در چنین شرایطی است که امکان رسیدن مردم به خواستههای اساسی و بر حقشان مهیا می‌شود.

دشمن در کمین انقلاب توده هاست،

متحد شویم!



تداوم فوران بزرگترین سیل خشم مبارزاتی توده ای که از زمان وقوع جنبش دی ماه ۱۳۹۶ در چهار گوشه ایران جاری شده، نشان می دهد که جامعه تحت سلطه و خفقان زده ما به یک دوره جدید مبارزاتی پا گذارده ست. خیزش گرسنگان برای محو شرایط فاجعه بار حاکم بر زندگی شان که ناشی از قریب به چهل سال ظلم و بیداد و ستم و استثمار حکومت سرمایه داران ایران و اربابان جهانی شان می باشد، نشان می دهد که اکثریت آحاد جامعه دیگر نمی

خواهند مثل سابق در شرایط بردگی و اسارت زندگی کنند و صدای شکستن استخوانهای پوسیده نظام ظالمانه حاکم نیز در هر کوی و برزن به گوش می رسد. دوران جدیدی فرا رسیده است؛ دوران انقلاب!

ماه هاست که ارتشی از توده های محروم و به جان آمده و پایمال شده، که کارگران گرسنه و جوانان بیکار به مثابه ارتش ذخیره کار، مرکز ثقل آن را تشکیل می دهند، در چهار گوشه کشور به میدان آمده اند و علیه انبوه فزاینده فقر و گرسنگی، علیه استثمار و بردگی و گور خوابی، علیه گرانی و تورم و دزدی و فساد و فحشاء، علیه زن ستیزی و سرکوب مذهبی و ملی و در یک کلام علیه شرایط فاجعه بار ناشی از چهار دهه سلطه بلامنازع دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در ایران شوریده اند. ارتش گرسنگان و محرومین، در طول این مدت در زیر حکومت سرنیزه، هر جا که فرصت کرده اند مطالبات خود که در راسشان "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر دیکتاتور"، "مرگ بر اصل ولایت فقیه" قرار دارد را با صدایی رسا اعلام کرده و درفش "نان، کار و آزادی" را به عنوان نشان نظام دموکراتیکی که برای خود و فرزندان شان می خواهند، به اهتزاز درآورده اند. این جنبش به رغم خودبخودی بودنش و به رغم فقدان یک رهبری متشکل انقلابی در راس آن نشان داده که چه پتانسیل عظیم مبارزاتی ای برای نابودی نظام استثمارگرانه حاکم بر ایران در خون به جوش آمده گرسنگان و هیچ بودگان جامعه تحت سلطه ما جاری ست. این جنبش بزرگ همچنین با شعار "انقلاب، جشن توده هاست"، "زنده باد انقلاب گرسنگان" و "وای به روزی که مسلح شویم" نشان داده که توده های پیاخته مدتهاست از سيطرة اسارت بار تمام جناح های جنایتکاران حاکم نظیر اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی خارج شده، و با اعمال قهر انقلابی و نمایش خشم طبقاتی مقدس خویش، طومار "افسانه اصلاحات" به عنوان یک آلترناتیو بورژوازی وابسته به امپریالیسم را در زیر گامهای استوار خود و در قالب آتش زدن هر آنچه که نشانی از نظام حاکم دارد، در هم پیچیده است. این خیزش همچنین کوس رسوایی تمام نیروهای سازشکار و راستی را هم که به نام توده ها ولی در خدمت به دشمنان توده ها می کوشند، جنبش آنها را به هرز برده و آن را به بیراهه انتخاب بین "بد" و "بدتر" سوق داده و انرژی مبارزاتی استثمار شونده ها را در بازار مکاره دعوای بین بالایی ها مستحیل سازند، نیز در همه جا به صدا درآورده است.

اکنون دیگر کدام نیروی مرتجع از جبهه امپریالیستها و مزدورانشان را می توان یافت که در این اوضاع بحرانی با دیدن شبح یک انقلاب بنیان برافکن و استثمار ستیز بر فراز ایران از احتمال وقوع یک طوفان بزرگ دم نزند و خود را "دوست" و "حامی" مردم ایران نخواند؟ کدام نیروی راست و سازشکاری را می توان دید که در مقابل عزم انقلابی توده ها و دراز شدن دست محرومین برای مصادره سلاح و مسلح شدن، جرات آن را داشته باشد تا همچنان از "انقلاب مصلحانه" و "مسالمت" دم زده و در خدمتگزاری به دژخیمان حاکم در باب تزه های کهنه و غیر انقلابی ای نظیر "مقاومت مدنی" و "تظاهرات سکوت" همچنان روده درازی کند؟

در چنین شرایطی ست که تکاپوی بی سابقه ای برای مقابله با این سیل و برای حفظ نظام با و یا بدون رژیم جلاد جمهوری اسلامی در اردوگاه تمامی دشمنان رنگارنگ توده ها و در راس آنها امپریالیستها و مرتجعین رنگارنگ به راه افتاده است.

تمامی شواهد جاری در جامعه ما، دال بر ترس و وحشت امپریالیستها و وابستگانشان از چشم انداز پیشروی خیزش گرسنگان بوده و در همان حال نشاندهنده کوشش این کمپ برای حل بحران با اتکاء به راه حل هایی ست که حتی در صورت هر گونه تغییری، با به کارگیری آنان بتوان اساس نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم در ایران را حفظ نمود. در نتیجه امپریالیستها و مزدورانشان درست مثل زمان شاه در سالهای ۵۶-۵۷ برای عقیم کردن انقلاب از راه آلترناتیو سازی به تکاپو افتاده اند. جنگ تبلیغاتی برای تبلیغ سلطنت پهلوی دژخیم و بازار گرمی برای سیاست "رژیم پنج" به دست امپریالیسم، رفراندوم، تلاش برای ایجاد وحشت از حمله نظامی، کودتا، جنگ داخلی، سخن پراکنی در باب ضرورت استعفای دولت و انتخابات در چارچوب نظام و ... همگی نشانه های متفاوتی از پیشبرد این سیاست در چند جبهه هستند. در چنین شرایطی ست که وفاداری به آرمانهای توده های به پا خاسته و دفاع از منافع آنان ایجاب می کند که نیروهای مبارز و انقلابی با اتکاء به تجربه انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ با هر آنچه که در توان دارند به افشای پیگیرانه سیاست امپریالیستها و دشمنان انقلاب مردم بپردازند و در مبارزه برای پیشبرد سیاستهای زیر هر چه متحدانه تر عمل کنند:

۱- همانطور که در قیام های توده ای جاری، بار دیگر مردم به پا خاسته تاکید کرده اند، سرنگونی رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی بی هیچ قید و شرطی، اولین گام رسیدن به رهایی و آزادی مردم ایران از شر شرایط فاجعه بار اقتصادی - سیاسی ای ست که حاکمیت ستمگرانه سرمایه داران داخلی و خارجی برای آنها آفریده است. اما از آنجا که جمهوری اسلامی نه حاصل انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ بلکه معلول سیاست امپریالیسم در ایران بود که با حفظ ارتش و قرار دادن آن در اختیار خمینی باعث روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی شد، لذا توده های به پا خاسته ما اگر سرنگونی جمهوری اسلامی را با تداوم مبارزه برای نابودی ماشین دولتی به خصوص در هم شکستن ارگانهای نظامی حکومت سرمایه داران گره نزنند، بار دیگر در چنگال یک رژیم وابسته جدید گرفتار خواهند آمد که هر فرق ظاهری ای با جمهوری اسلامی داشته باشد، در خدمت به اربابان جهانی همان راه اعمال جنایت و ظلم حکومت سردمداران جمهوری اسلامی را خواهد پیمود. تجربه سرنگونی رژیم شاه و نیمه کاره ماندن انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ درست به همین دلیل یعنی عدم نابودی ارتش و زواید آن اتفاق افتاد و باعث شد تا حاکمین جدید با اتکاء و باز سازی همان ارتش و افزودن ضمایم جدید نظیر سپاه و بسیج به آن، انقلاب توده ها را به شکست بکشاند. برای پیروزی انقلاب باید نیروی سرکوب دشمنان انقلاب را در هم شکست. این تنها راه موثر برای در هم شکستن استبداد حاکم و تضمین برقراری یک شرایط دموکراتیک و آزاد در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی در کشور ماست.

۲- تمام تجارب تاریخی خود مردم ما و همچنین تجارب زنده در افغانستان و عراق و سوریه و لیبی نشان می دهند که نیل به آزادی و برابری، تنها با اتکاء به قدرت و تشکل مستقل خود توده های مسلح امکانپذیر است. آزادی مردم ایران با دخالت امپریالیسم و با سرنیزه سرباز آمریکایی به دست نخواهد آمد.

۳- پروژه "رژیم پنج" توسط دولت آمریکا و نیروهای پرو آمریکایی، تحت هر شکل و با هر بهانه و توجیهی، یک سیاست ضد مردمی ست که حتی اگر از سطح تبلیغ به عمل فراروید، نتایج فاجعه بار آن برای کارگران و توده های ستمدیده جز تداوم و تشدید سيطرة

۵- در حمایت از این خواست قلبی اکثریت مطلق کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان و خلقهای تحت ستم و پیروان مذاهب مختلف، باید با شعار "نه به دخالت خارجی و نه به جنگ"، "زنده باد انقلاب مردمی و قهر آمیز علیه تمامیت رژیم جمهوری اسلامی" برای "نان، کار، مسکن، آزادی و استقلال" به دفاع از توده های به پاخاسته و مبارزات متحدانه آنها پرداخت و با تمام توان برای دستیابی به این اهداف تلاش و مبارزه کرد.

پر توان باد مبارزات کارگران و توده های تحت ستم علیه جمهوری اسلامی!

نابود باد رژیم جمهوری اسلامی و تمام جناح هایش!
پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

چریکهای فدائی خلق ایران
۱۱ مرداد ۱۳۹۷ - ۲ آگوست ۲۰۱۸

هیولای فقر و گرسنگی و استثمار و سرکوب بر زندگی شان نخواهد بود. پروژه "رژیم پنج" و فعالیت های نیروهای پیرو این سیاست باید شدیداً محکوم و علیه آن مبارزه شود.

۴- دشمنان مردم به پا خاسته ما با پشتیبانی حجم عظیمی از تبلیغات گمراه کننده می کوشند که این گونه جلوه دهند که مردم ما برای برون رفت از بحران جاری، تنها دو گزینه در اختیار دارند؛ یا حمایت از اصلاح طلبان حاکم که در دشمنی شان با مردم ما شکی نیست و یا تن دادن به سیاستهای امپریالیستها و در رأس آنها دولت آمریکا. اما این که تنها دو گزینه مذکور در جلوی پای مردم ما وجود دارند، حقیقت ندارد. مردم ایران همانطور که در جنبش اخیر نشان داده اند، عزم کرده اند که تنها با اتکاء به توان خود سرانجام رژیم جنایت پیشه جمهوری اسلامی و سلطه همه حامیان بین المللی آن را به زیر کشیده و در یک ایران آزاد و دمکراتیک سرنوشت خویش را، خود به دست بگیرند.

زندگی نامه رفیق کارگر، بهروز کتابی از صفحه آخر

ایران انجام می داد، مظالم شاه و جنایات و شکنجه های قرون وسطائی اش در زندان ها را به طور هر چه گسترده تری برای مردم عیان ساخت تا آن جا که شاه مجبور شد در صفحه تلویزیون ظاهر شده و فریبکارانه با آه و ناله در مقابل همه مردم اعتراف کند که "صدای انقلاب شما را شنیدم!" اما این فریبکاری هم کارساز نیفتاد و توده ها او را وادار کردند که تخت سلطنت را رها کرده و کشور را برای همیشه ترک کند.

رفیق بهروز کتابی در فضای پر التهاب سال ۵۷ پس از شکست قیام بهمن و اعلام قدرت گیری دار و دسته خمینی، به طرفداری از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران برخاست با این امید که به این وسیله به آرمان های خود دست یابد. او از جمله کارگرانی بود که در عمل می دید که در حالیکه هیچ کدام از مطالبات و خواست های خودش و هم طبقه ای هایش متحقق نشده اما همه جا صحبت از "پیروزی" انقلاب و قیام می شود! و حتی این نغمه های فریبکارانه از درون سازمانی که ظاهراً سازمان چریکهای فدائی خلق نامیده می شد نیز شنیده می شود! او انتظار داشت سازمانی که به آن دل بسته بود دلائل شکست قیام و قدرت گیری دارو دسته خمینی را با صراحت برای مردم توضیح داده و ضمن روشن کردن ماهیت رژیم جدید، راه رسیدن به آزادی و رهایی را نشان دهد. اما متأسفانه در آن زمان در رهبری این سازمان مار های خوش و خط و خالی لانه کرده بودند که به تنها چیزی که نمی اندیشیدند همانا پاسخ گوئی به وظایف بزرگی بود که انقلاب در مقابل شان قرار داده بود. به همین دلیل با جدائی طرفداران مؤمن به تئوری های انقلابی سازمان از این دار و دسته و اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق ایران، رفیق بهروز و تعدادی دیگر از کارگران شهر آمل که به راه و تحلیل های علمی ای که چریکهای فدائی خلق در جامعه مبلغ آن بودند اعتقاد داشتند و می دیدند که رهبری اپورتونیست سازمان به وظایف بزرگش عمل نمی کند به طور دسته جمعی به چریکهای فدائی خلق پیوستند. رفیق کارگر، بهروز کتابی می دید که تشکیلات چریکهای فدائی خلق با صراحت اعلام می کند که رژیم خمینی نیز هم چون رژیم شاه مدافع نظام ستمگرانه سرمایه داری وابسته است؛ و واقف بود که چریکهای فدائی از همان آغاز به مردم هشدار می دهند که اگر کارگران و توده های ستمدیده می خواهند به مطالبات پاسخ داده نشده خود دست یابند، باید سلاح هائی که در اثر قیام بهمن به دست شان افتاده را حفظ کرده و در جهت سازماندهی مسلح خود از آن ها استفاده کرده و خود را برای مقابله با یورش های امپریالیست ها و نوکران جدیدشان در تدارک آن هستند آماده سازند.

در شرایط هرج و مرجی که به دنبال قیام بهمن در سراسر جامعه شکل گرفته بود، در آمل هم همچون هر شهر دیگری نیرو های سیاسی امکان یافته بودند تا با گذاشتن بساط میز کتاب به پخش نشریات خود بپردازند. رفیق کتابی نیز به همراه رفقای دیگر میز کتاب چریکهای فدائی خلق را بر پا کرده بودند. اما این بساط ها از همان ابتدا با تعرض حزب الهی های طرفدار جمهوری اسلامی مواجه شده و روزی نبود که ارادل و اوباش حکومتی در چارچوب اقدامات سرکوبگرانه خود علیه توده های مبارز و سازمان های انقلابی، میز کتاب سازمانی را به هم زده و رفقای را مورد ضرب و شتم قرار ندهند. در چنین شرایطی یکی از وظایف رفقا برخورد با ارادل و اوباش حکومتی و حفاظت از دستاوردهای قیام بود. در این صحنه رفیق بهروز همواره در صف اول مواجهه با دشمنان مردم قرار داشت. هر چه زمان می گذشت و جمهوری اسلامی فرصت می یافت بیشتر پایه های سلطه ضد مردمی خود را محکم کند، دستاوردهای قیام هم بیشتر مورد یورش قرار می گرفت. تا این که در خرداد سال ۶۰ رژیم یورش سراسری و سیستماتیک خود را آغاز نمود و در جریان این یورش، بخش بزرگی از فعالین سازمان های سیاسی را دستگیر و زندانی و بخش بزرگی از آنان را پس از اعمال شکنجه های وحشیانه بدون انجام حتی یک محاکمه تشریفاتی اعدام نمود. در جریان همین تهاجمات بود که رفیق کارگر، بهروز کتابی نیز دستگیر شد و بلافاصله به وسیله مزدوران حاکم تیرباران گشت. در رابطه با جنایت جمهوری اسلامی در حق رفیق کارگر ما همین بس که دو ماه و نیم پس از اعدام رفیق بهروز، یکی از بازجوها در زندان نام او را برای بازجویی صدا می کند که بعد توسط زندانیان دیگر به او گفته می شود که بهروز کتابی بیش از دو ماه است که اعدام شده است. این واقعیت سند رسوای دیگری از چگونگی برخورد وحشیانه جمهوری اسلامی با زندانیان سیاسی بوده و نشان می دهد که در جریان یورش ضد انقلابی این رژیم به مردم مبارز ایران، چه جان های شیفته ای بدون حتی کمترین بررسی واقعی پرونده و اتهام و بدون برگزاری حتی یک دادگاه تشریفاتی، زیر تیغ دژخیمان رژیم جمهوری اسلامی رفته و آماج گلوله های پاسداران سیاهی قرار گرفتند.

در ۲۸ مرداد سال ۶۰ گلوله های پاسداران جمهوری اسلامی قلب رفیق بهروز کتابی، این کارگر رزمنده را از تپش باز ایستاند و به این ترتیب طبقه کارگر ما یکی از فعالین فدائی خود را برای همیشه از دست داد. اما بذر هائی که با خون چنین کارگران رزمنده آبیاری گشته از رستن باز نمانده اند. بیهوده نیست که کارگران ما امروز با تکیه بر تجربه های خونین گذشته به خوبی می دانند که تحقق خواست ها و مطالبات شان به نابودی جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری حاکم گره خورده است، نظامی که تا پابرجاست ظلم و ستم و شکنجه و اعدام هم پابرجا خواهد بود. تأثیر مبارزات کارگران رزمنده شهیدی چون رفیق بهروز کتابی و اشاعه آگاهی و فرهنگ کمونیستی در جامعه از یک طرف و بر زمینه واقعیت طبقه کارگر در شرایط کنونی، این واقعیت نیز بیش از پیش عیان می گردد که این تنها طبقه کارگر، این طبقه تا به آخر انقلابی ست که مبارزه را تا نابودی نهایی سیستم ظالمانه سرمایه داری و اهریمنان حاکم ادامه خواهد داد.

یاد گرامی چریک فدایی خلق، رفیق کارگر، بهروز کتابی همیشه در قلب زحمتکشان خواهد ماند.

توضیح "پیام فدایی": با توجه به بدست آوردن عکس رفیق بهروز کتابی، در سالگرد شهادت این رفیق، به چاپ مجدد زندگینامه وی از ماهنامه کارگری، ارگان کارگری چریکهای فدائی خلق ایران شماره ۲۱ مهر ۱۳۹۴ مبادرت کردیم.

از کارگران چریک فدائی خلق

بیاموزیم!

رفیق بهروز کتابی

رفیق بهروز کتابی یک کارگر ساختمانی از شهر آمل بود که هم چون بقیه هم طبقه ای هایش مجبور بود صبح تا شب جان بکند و ذره ذره وجودش را در اختیار کارفرما قرار دهد تا با گذاشتن خشت روی خشت، لقمه نانی برای تامین زندگی خود و خانواده اش به دست آورد؛ کارگری رنج کشیده که بر زمینه شرایط زندگی اش و با تاثیر گیری از مبارزات چریکهای فدائی خلق و کل جنبش مسلحانه در دهه پنجاه که فضای سیاسی جامعه را دگرگون نمودند به این نتیجه رسیده بود که برای رسیدن به آزادی و رهایی از ظلم و ستم باید بنای سیستم و سلطه اهریمنی رژیم شاه به مثابه حافظ نظام سرمایه داری حاکم را نابود کرد تا امکان بر پائی دنیائی نو و آزاد و رها از ظلم و تبعیض فراهم شود.

رفیق کتابی از زمره کارگران آگاه و از نسل انقلابیونی بود که انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ را شکل دادند؛ انقلابیونی که با فعالیت های انقلابی خود و با برپائی انقلاب خودشان هم در جریان روند انقلاب و در پرتو یک پراتیک وسیع اجتماعی دچار انقلاب می شدند و در نتیجه آبدیده گشته و آگاهی و شخصیت انقلابی شان قوام می یافت. این انقلابیون هر کجا که می توانستند علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه تظاهرات راه می انداختند و فریاد شعار های شان علیه شاه به مثابه نماینده وضع ظالمانه حاکم سراسر "فلات خونین" را در می نوردید. علیرغم همه سرکوب های خونین نیروهای مسلح رژیم شاه، فعالیت های انقلابی از آن نوع که رفیق بهروز کتابی در کنار دیگر کارگران آگاه و مردم آزادیخواه ادامه در صفحه ۱۹

تورنتو: آکسیون مبارزاتی در حمایت از خیزش های توده ای



روز شنبه چهارم آگوست ۲۰۱۸، فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو، در همبستگی با مبارزات جاری توده های مبارز در ایران و در اعتراض به سرکوبگری های جمهوری اسلامی، آکسیون مبارزاتی ای در میدان "مل لستمن" تورنتو برگزار کردند. هدف از برگزاری این آکسیون مبارزاتی و افشاگرانه، اعلام تداوم حمایت نیروهای مبارز و انقلابی از جنبش گرسنگان ایران است که به رغم ماه ها سرکوب قهرآمیز دژخیمان حاکم، هنوز با فداکاری توده های به پا خاسته جریان دارد و خواب خوش را از استثمارگران حاکم گرفته است. در این حرکت مبارزاتی سخنرانی هایی به زبان فارسی و انگلیسی ایراد شدند که در آنها ضمن دفاع از مطالبات مردم، بر ضرورت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و قطع وابستگی به امپریالیست ها، به وسیله انقلاب توده ها تاکید شده بود. در محل تظاهرات، بنر های مختلفی حاوی شعارها و مطالبات مردم به پا خاسته قرار داده شده بود که ابرار با توقف و مشاهده آنها تا حدی در جریان خواستها و مطالبات مردم بپاخاسته ایران قرار می گرفتند. رهگذران پس از مشاهده عکس ها و توضیحات رفقا بدون استثنا، چه ایرانی و چه غیرایرانی، حمایت خود را از مبارزات مردم انقلابی ایران و آکسیون که در دفاع از این مبارزات برگزار شده بود اعلام می کردند. بسیاری از این افراد، حمایت خود را در قالب کلماتی بسیار احساس برانگیز بیان می کردند. حمایت های عابری از این آکسیون در طول تاریخ سال ها فعالیت سیاسی در تورنتو کم نظیر بود و تاکنون به این حد دیده نشده بود که مردم تورنتو احساسات خود را به این شکل در حمایت از زحمتکشان تحت ستم در ایران با جملاتی مثل "قلب ما با شماست و برای مردم ایران آرزوی پیروزی داریم" بیان کنند. یک مورد قابل توجه دیگر نیز عبور خانواده های مزدوران جمهوری اسلامی از کنار آکسیون و نگاه های خشم آلود آنها به رفقا بود که می دیدند که سایه مبارزات مردم ایران و حامیان آنها در اینجا نیز دست از سر رژیم و ایادی اش بر نمی دارد. البته خانواده های مزدوران رژیم که در سالهای اخیر بسیاری شان از سر ترس از مبارزات مردم به کانادا فرار کرده اند، جواب شایسته را از برگزارکنندگان آکسیون گرفتند. یکی دیگر از نکات جالب این حرکت این بود که کارمندان شهرداری که دستور داشتند بخشی از خیابان را جهت تعمیرات، خالی نگه دارند، وقتی جهت اطلاع این امر به رفقای برگزار کننده تظاهرات رجوع کردند، اول حمایت قلبی خود را از آکسیون و مبارزات زحمتکشان ایران و سرنگونی جمهوری اسلامی اعلام کردند. آکسیون چهارم آگوست که به فراخوان فعالین چریکهای فدائی خلق از ساعت شش بعد از ظهر شکل گرفته بود ضمن افشاگری علیه سرکوبگری های جمهوری اسلامی علیه کارگران و ستمدیدگان، با موفقیت پایان یافت.

جمهوری اسلامی، با هر جناح و دسته، نابود باید گردد!

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در تورنتو - کانادا

چهارم آگوست ۲۰۱۸

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!